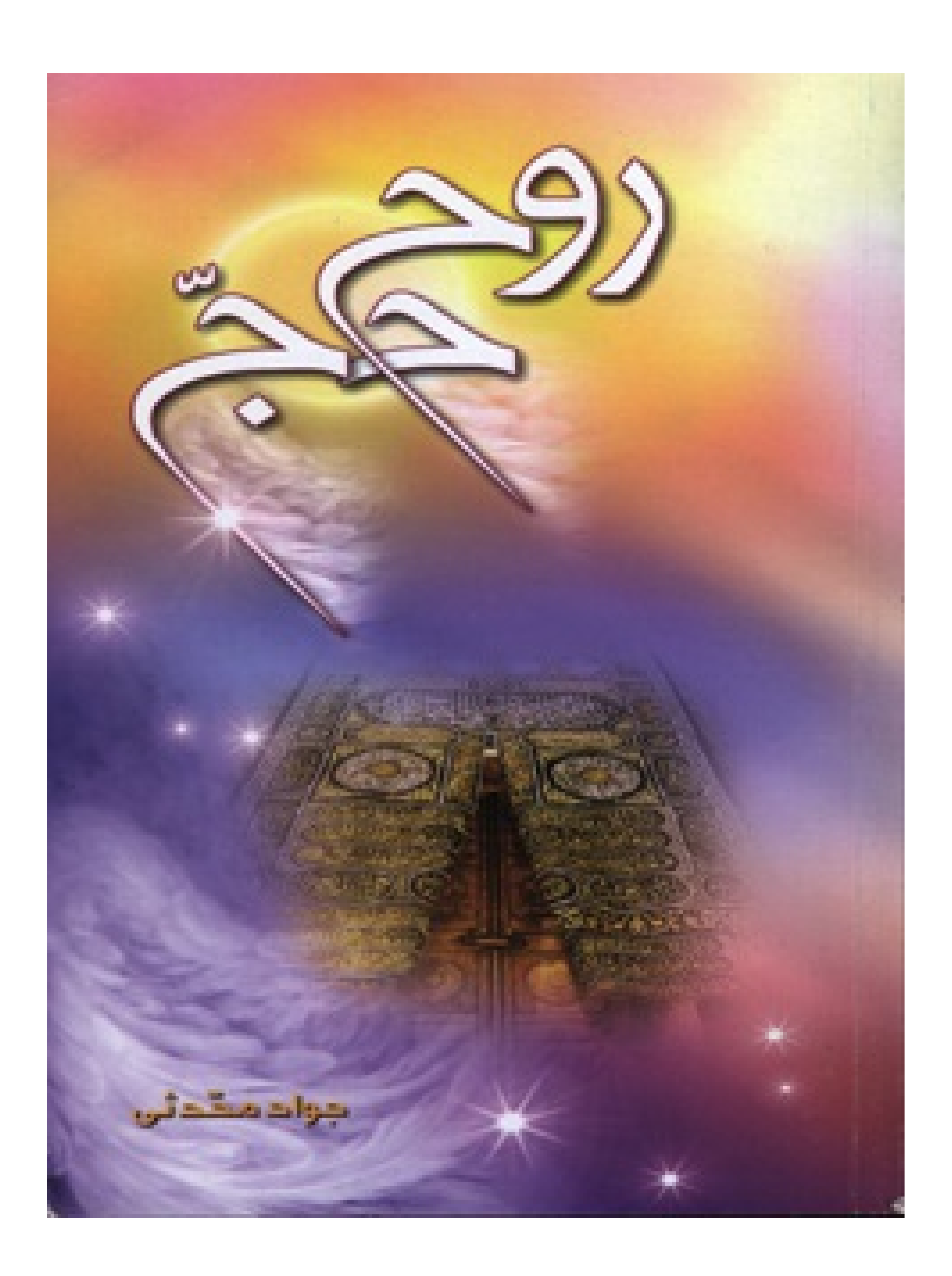


روح حج
جواد محدثی


بسم الله الرحمن الرحیم

روح حج

نویسنده:

جواد محدثی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵
روح حج ----- ۷
مشخصات کتاب ----- ۷
اشاره ----- ۷
سر آغاز ----- ۱۳
روح زیارت ----- ۲۱
شکرانه دیدار ----- ۲۴
در حریم حرم ----- ۲۷
بقیع خاموش ----- ۳۱
مدینه قدیم و جدید ----- ۳۷
وداع با مدینه ----- ۴۸
احرام، در مسجد شجره ----- ۵۱
مکه، شهر خاطره‌ها ----- ۵۵
قبله ----- ۶۱
کعبه، عظمت در سادگی ----- ۶۵
قطره و دریا ----- ۶۷
میثاق با ابراهیم ----- ۷۲
بیعت با کعبه ----- ۷۵
حج، یافتن تاریخ در جغرافی ----- ۸۰
معرفت، درسی دیگر ----- ۸۳
عرفات، خلوت با خویش ----- ۸۸
ما خود را گم کرده‌ایم ----- ۹۸
مشعر، وادی شعور ----- ۱۰۱

در پی رهاوردها ----- ۱۰۴
پیوند حج و رهبری ----- ۱۰۹
بُعد درونی مناسک ----- ۱۱۵
حج، شوق پیوستن ----- ۱۲۰
درمان تکبّر ----- ۱۳۲
خاطره‌های شکوهمند ----- ۱۳۸
حکایتی زیبا ----- ۱۴۲
از «حرا» تا «ثور» ----- ۱۴۶
حفظ رهاوردهای معنوی حج ----- ۱۵۱
درباره مرکز ----- ۱۵۶

روح حج

مشخصات کتاب

سرشناسه : محدثی، جواد، ۱۳۳۱ -

عنوان و نام پدیدآور : روح حج/ جواد محدثی؛ [به سفارش] حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت.

مشخصات نشر : تهران : مشعر، ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری : ۱۴۹ ص.؛ ۱۹ × ۱۱س‌م.

شابک : ۷۰۰۰ ریال: ۹۶۴-۷۶۳۵-۴۶-X ؛ ۷۰۰۰ ریال (چاپ سوم) ؛ ۷۰۰۰ ریال (چاپ چهارم)

یادداشت : چاپ قبلی: مشعر، ۱۳۸۳ (۱۲۶ ص).

یادداشت : چاپ دوم : ۱۳۸۳

یادداشت : چاپ سوم : ۱۳۸۵.

یادداشت : چاپ چهارم: تابستان ۱۳۸۶.

موضوع : حج -- فلسفه

شناسه افزوده : حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت

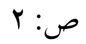
رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۹/م۲۶ر۹ ۱۳۸۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷

شماره کتابشناسی ملی : م۸۴-۱۶۱۳۶

ص: ۱

اشاره


ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

ص: ۵

ص: ۶

سر آغاز

ص: ۷

چشمه‌ای است حج؛ ... که هرکه از آن نوشید، تشنه‌تر شد، و هرکه حلاوت آن را یافت، شیفته‌تر گشت.

و هرکه چهره جان در زمزم معارفش شست، پاکدل شد.

کتابی است حج؛ ... که هرکه با الفبای معارفش آشنا شد، دل به آن سپرد، و هرکه اوراقی از رموز و اسرارش را با سرانگشت تدبّر، ورق زد، مشتاق به پایان بردن این صحیفه عرفان گردید، و هرکه حتّی نگاهی به سطور این «کتاب یقین» افکند، و نظر بر خطْ نوشته‌های این «بیت المعمور» داشت، بذر معرفت در اندیشه و دل کاشت.

خانه‌ای است حج؛ ... که هرکه چند صباحی رحل اقامت در آن افکند،

ص: ۸

و هرکه چند روزی بار سفر به سوی آن کشید و لذّت آرمیدن در سایه معنویّت «بیت خدا» را چشید، رنج سفر فراموش کرد و آنجا را خانه خود، خانه خدا و خانه مردم یافت.

هرکه مقیم این خانه شد، مقام یافت.

هرکه ساکن این حریم گشت، به سکون نفس رسید.

درختی است حج؛ ... که اگر دست نیاز، به شاخه‌های کرامتش بیاویزی، و اگر دامن طلب، زیر این «شاخه طوبی» بگستری، دامن دامن، حکمت و نور نصیبت می‌شود.

و اگر در سایه‌اش نشینی، خنکای یقین را حسّ می‌کنی.

و اگر پنجه به سرشاخه‌های پربارش فراز بری، میوه‌های تازه ایمان و نور و حضور می‌چینی.

بازاری است حج؛ ... که هرکه با «نقد خلوص»، پای بدان نهد، کالای عبودیّت نصیبش می‌شود، و هرکه بی توشه باور به آنجا رود، تهیدست باز می‌گردد.

هرکه جویا باشد، به «منافع» می‌رسد، و هرکه هشیار باشد، سود می‌برد و هرکه غافلانه رود و باز گردد، زیان می‌برد.

هرکه «کالای قلب» به آن بازار بَرد، مشتری صالحات، آن را نمی‌خرد.

و آنکه متاع فاسد به میان و میدان آورد، بی‌بهره و

ص: ۹

بی‌خریدار خواهد ماند.

مدرسه‌ای است حج؛ ... که کتاب و دفترش «عمل» و «تزکیه» است، سازنده‌اش ابراهیم و اسماعیل و جبرئیل است و بنیانش «تقوا» است، و آنکه در این مدرسه نام نویسد، باید «مشق بندگی» را خوب بنویسد و «خطّ خلوص» را زیبا بنگارد و تکلیف طاعت را در کلاس مناسک، به دقت و کمال و تمام، انجام دهد.

امتحانش توبه و قبولی آن، غفران است.

شهری است حج؛ ... که کعبه، کانون و مرکز آن است.

مناسک، «آیین نامه» زیستن در این شهر قانونمند است و هر تخلّفی قربانی می‌خواهد.

شهری است آباد و آزاد، که وطن هر موحّد است و زادگاهِ دین و خاستگاه قرآن.

و هرکه اهل این دیار است، «حاجی» است.

و هرکه با این شهر بیگانه است، احساس غربت می‌کند.

دنیایی است حج؛ ... که همه کائنات بر مدار «مطاف» سیر می‌کنند و مشاعر مقدس آن، محل همایش همه نژادها، زبانها، ملّتها و ملّیتهاست.

آنکه حاکم این دنیاست، «خدا» ست و آنکه به این نشأه گام می‌نهد، وارد «منظومه بندگی» می‌شود.

ص: ۱۰

دنیایی است شگفت و سرشار از دیدنیها و شنیدنیها.

عجایب هفتصد گانه هستی، در «موزه حج» نگهداری می‌شود. و حاجی، برای دیدار آثار باستانی توحید، عازم آنجا می‌شود و همه پدیده‌ها و صحنه‌هایش، هم «نو» است، هم «کهن».

دریایی است حج؛ ... موج خیز و گهرساز.

هرکه به ژرفای معارفش فرو رود و در اعماق حکمتهایش غوّاصی کند، مرواریدهای گرانبها و بی‌بدیل به چنگ می‌آورد و هرکه بر ساحل، به تماشا بایستد، هرچند هم به گوهر نرسد، امّا تلاطم امواج و نسیم ساحل این دریا، روحش را شاداب می‌کند.

رودخانه‌ای است حج؛ ... که هرکه تن و جان در آن شست، و هرکه به شناگری در آن پرداخت، و هرکه با آب حیاتش به سمت و سوی دریا رفت، دریایی شد و دریا شد! و هرکه کنار رود ماند و رفتن رود را تماشا کرد، رود رفت و او ماند.

رودی است که به دریا می‌رسد و می‌رساند و هرکه «روح دریایی» دارد، با حرکت این رود، همراه و هم‌آوا می‌شود و پیچ و خم مشکلاتِ دینداری و فراز و نشیب راه بندگی و صخره‌ها و سنگلاخهای طریق عبودیّت را پشت‌سر می‌گذارد و تعلّقها را می‌گسلد.

ص: ۱۱

هیچ سیلاب به دریا نرسانَد ما را ما که در هر بُنِ مو، سنگِ گرانی داریم

ندایی است حج؛ ... پیچیده در گوش زمان، برخاسته از حنجره ابراهیم، و نشسته بر گوش جانِ میلیونها موحّد ابراهیمی، ندایی که از هر دیار دور و نزدیکی، از هر شهر و روستایی، از هر فراز و فرودی، «مهمان» می‌طلبد.

ضیافتی با میزبانی خدا! و سفره‌ای گشوده تا ابدیّت، تا آخرت، تا بهشت، تا رضوان و رحمت، تا عفو و مغفرت.

ندایی پرطنین و آهنگین و دلنشین، که آهنگ ملکوت دارد و نغمه خلد برین.

و ... عبادتی است حج؛ که بعد سیاسی و اجتماعی دارد، عزّت آفرین و شکوه‌بخش و قدرت ساز است.

رمز وحدت و همبستگی است، مایه معرفت و همدلی و تعاون است، سیاستی در متن دین است، تا «ملل مسلمان» را با رمز قدرت و راز وحدت آشنا کند، «امت محمدی» را در برابر «کفر جهانی» بسیج سازد، حماسه‌های دین و عرفان را، در کنار هم به یادها آورد.

و حج، عبادتی است سیاسی، پایگاهی است برای رفعت اهل ولاء اهرمی است برای شکستن هیمنه استکبار، آیینه‌ای است برای تماشای شکوه وحدت، مکتبی است برای

ص: ۱۲

آموزش عرفان و سلوک، مدرسه‌ای است برای تربیت موحّدان مجاهد، بازاری است برای خرید آخرت، چشمه‌ای است برای طهارت روح.

آری ... اینهاست روح حج و حج بی روح هم، مثل عبادت بی وضوست.

با روح حج آشناتر شویم وحقّ آن را بهتر ادا کنیم.

قم- جواد محدثی ۱۳۸۲

ص: ۱۳

عطر اهل بیت علیهم السلام وقتی به سرزمین «حجاز» قدم می‌گذاری، عطر بوی پیامبر و اهل بیت به مشامت می‌رسد.

چه «مدینه قبل» باشی چه «مدینه بعد»، چه در فرودگاه جدّه فرود آیی یا فرودگاه مدینه، در هر صورت دل و خاطره‌ات به هزار و چهار صد سال پیش بر می‌گردد و هوای گرم و شرجی این سرزمین، حسّ ویژه‌ای به هر زائر می‌دهد، چه آنکه به سفر عمره آمده باشد، یا سفر حج.

امّا در این کتاب، بیشتر خط سیری را دنبال می‌کنیم که از مدینه و زیارت حرم نبوی و مزار امامان مدفون در بقیع آغاز می‌شود و به مکه و اعمال حج و حضور در عرفات و مشعر و منا ختم می‌گردد.

مدینه، گویا ایستگاه عشق و سوز و گریه و اشک است که عقده‌ها را می‌گشاید و زائر با پای اشک، قدم در شهری

ص: ۱۴

می‌گذارد که با آنکه دیار عترت پیامبر است، امّا غربت آنان به خوبی حسّ می‌شود.

بسیار بوده‌اند غریبان، ولی کسی چون اهل بیت در وطن خود غریب نیست

زن‌ها همچنان از ورود به داخل بقیع، محرومند و عشقشان به «شب ناله‌های پشت دیوار بقیع» است. در حرم پیامبر هم صبح و عصر، دو نوبت زنان مجال می‌یابند که یکی دو ساعتی در محوطه اطراف روضه شریف نبوی از نزدیک زیارت و دعا کنند.

سکّه رایج در مدینه، «زیارت» است، کاری که دل عاشق هرگز از آن سیر نمی‌شود.

پس باید با این مقوله بیشتر آشنا شد و نکته‌ها و آدابش را آموخت و از این دیدار، بهره گرفت.

ص: ۱۵

روح زیارت

زیارت، خود را با الگو سنجیدن است.

«زائر» هر که باشد، زیارت، هر گاه که انجام شود ... مزار در هر جا و هر سرزمین که باشد، کانونی برای رشد معنویات و زمینه‌ای برای رشد ارزشهای الهی در انسانهاست، چه زیارت «خانه خدا» باشد، چه زیارتِ مرقد رسول اللّه، چه زیارت قبور اولیای دین و مدفونین مظلوم «بقیع»، و چه شهدای «احد»، مدفونین قبرستان ابوطالب (در مکه) و به خاک آرمیدگان در شهرهای مختلف و زیارتگاههای دور و نزدیک، مشهور و گمنام.

اینها همه، دل و جان را روشن ساخته و امید می‌بخشند، حتی زیارت قبور مؤمنان و صالحان نیز انسان را به یاد آخرت و صلاح می‌اندازد و یاد خدا را در دلها

ص: ۱۶

بیدار می‌سازد.

از قبور اولیاء اللّه، نور معرفت و هدایت می‌درخشد.

مکانهای مقدس و مذهبی، انسان را به خدا نزدیک می‌کند و حالت خضوع و آرامش ایجاد کرده، روح را سرشار از خلوص، دل را پر از امید، جان را لبریز از صفا و عشق می‌سازد.

زیارت مراقد مطهر معصومین علیهم السلام گامی در مسیر تزکیه است. این دیدارها، مقدمه قرب معنوی است. زمینه را برای همسو شدن با آن انسانهای والا و اسوه‌های کمال فراهم می‌سازد.

زیارت، یک عمل تکراری و بی‌روح نیست.

زائر، نباید به ظواهر، شکلها، ساختمانها، در و دیوار و نور و رواق بنگرد و از عظمت و معنویت معصومین غافل شود.

زیارتگاهها، محیطهایی پاک است که صداقت و کمال را به یاد می‌آورد و باز دارنده از رذایل و افزاینده فضایل است.

هر چه میزان خداشناسی، پیغمبر شناسی و ولی شناسی بیشتر باشد، به همان اندازه نصیب از برکات این قبور نورانی و مزارهای متبرک بیشتر خواهد بود.

زیارت، نوعی حضور در برابر آینه است.

زیارت، خود را به «میزان» عرضه کردن است.

زیارت، خود را به «محک» زدن و خویش را با «الگو» و

ص: ۱۷

«مدل» سنجیدن است. چرا که ائمه و اولیای خدا، ملاک و معیارند. ایستادن در برابر آینه‌های فضیلت نما، «رذیلت» ها را خود به خود می‌نمایاند و قرار گرفتن در مقابل آینه‌های کمال، «نقص» ها را نشان می‌دهد.

زائر، وقتی در برابر یک حجت خدا و امام معصوم و پیشوای شهید قرار می‌گیرد و در مزار رهبران دین، با شناخت و بصیرت، حضور می‌یابد و می‌داند که آنان، کمالِ مجسم و فضیلتِ متبلورند و آنان را به عنوان جلوه‌ای از نور خدا و چشمه‌ای از فیض ربّ و تبلوری از ایمان و اخلاص و عبودیت می‌شناسد، عظمت آنان را دریافته، متوجه نقصها و ضعفهای خود می‌شود.

پاکی آنان، زائر را به آلودگیهایش آشنا می‌سازد.

روحانیت آنان، زائر را به مادیت و دنیا گرایی‌اش واقف می‌کند.

اینجاست که «زیارت»، کلاس برای خودشناسی و «خودسازی» می‌گردد و ... زائر، شاگردی در این مکتب، و استادانش، «اولیاء اللَّه». ومکانش، «زیارتگاهها» ...

ص: ۱۸

شکرانه دیدار

بالاخره انتظار به سر می‌آید، روزها و شبهایی که به شوق حرم پیامبر و خانه خدا به سر برده بودی، به پایان می‌رسد و اینک، توفیق زیارت همچون کبوتران حرم، دور و برت پر می‌زند.

چه خوش باشد که بعد از انتظاری به امیدی رسد، امیدواری!

آنچه سالها دل و جانت را گرم نگاهداشته بود، «امید» بود.

اینک این امید دیرین، تحقق یافته است.

آنچه را که سالها در حسرتش بودی و با تعبیر «آیا می‌شود؟ ...» بر زبان می‌آوردی، اینک «شده» و فراهم آمده است.

ص: ۱۹

خوشا به سعادتت. التماس دعا کننـدگان را از یاد مبر، آنها که هنگام خدا حافظی، اشک در چشـمهایشان حلقه زده بود، آنها که با نگاه حسرت بار، آخرین دیدار را با تو داشتند، آنها که با دسته گل به بدرقه تا فرودگاه آمده بودند، بستگان و خویشاوندان، افراد خانواده، همسایه‌ها، همکاران، اهل محل و ... همه آنها که با خبر شده بودنـد امسال مشرّف می‌شوی و با چه حالی و با چه نگاه و زبانی، «التماس دعا» داشتند.

اینک، در شهر پیامبری. گر چه از وطن خویش دوری، امّا به محل زنـدگی پیامبر و علی و زهرا علیها السلام و اهل بیت پیامبر آمده‌ای. شهری که برایت بسیار خاطره‌ها و قصّه‌ها دارد.

آنچه دیدارش را یک روز در خواب، آرزو می‌کردی، امروز در بیداری می‌بینی.

آری ... حرم حضرت رسول صلی الله علیه و آله، قبرستان بقیع و قبور ائمّه چهارگانه، قبر گمشده فاطمه زهرا علیها السلام، مثل ماهی که به آب برسد، مثل تشنه‌ای که به سایه و چشمه‌ای برسد، مثل کسی که گمشده‌اش را پیدا کرده باشد، مثل عاشقی که به معشوق خویش برسد، تو هم که دلداده محبت «آل محمّد» و دلباخته «عترت مصطفی» هستی، اینک به «مدینه» آمده‌ای، به سفر حج توفیق یافته‌ای.

مبادا این روزها و روزهای آینده را به غفلت بگذرانی.

حیف است فرصتها به بازار و تماشا بگذرد.

ص: ۲۰

اهـل بصـیرت و معرفـت، همـه چیز را در «حرم» جسـتجو می‌کننـد. «زیـارت»، گرانبهـاترین کالاـیی است که در مـدینه و مکه یـافت می‌شود. قیمتش هم «نیّت» است و عشق و علاقه.

پاداش آن هم بهشت و رضوان و قربِ آل محمّد.

مـدتها در «صف انتظـار» بوده‌ای، اینک در «محفل دیـدار» ی، کمی با خودت خلوت کن، حالات روحی خود را مورد بررسـی قرار ده، کجایی؟ کجا آمـده‌ای؟ چه می‌کنی؟ چه می‌خواهی و چه به دست می‌آوری؟ مبادا از «بازارمعنویّت» این دیار که سراسـر عرفان است، دست خالی برگردی.

باز هم یاد آوری می‌کنیم که در نعمت بزرگی به سر می‌بریم.

جا دارد سر به سجده شکر بگذاری و هزار بار «الحمد للّه» بگویی چرا که:

توفیق یار شد که سوی این در آمدی شکر خدا زیارتِ پیغمبر آمدی

آغوش لطف حضرت رسول و معصومینِ خفته در بقیع، به روی جانت همواره گشوده باد.

دعا کن، همه آرزومنـدانی که دلشان به عشق دیدار این حرمها و حریمهای نورانی می‌تپد، توفیق زیارت یابند و کام جان را از زمزم «روضه نبوی» و «قبله توحید» سیراب کنند.

ص: ۲۱

در حریم حرم

زائر قبر رسول اللّه صلی الله علیه و آله، دلی عاشق دارد و چشمی پر اشک، و تنی که از رفت و برگشت به حرم و گشتن و گریستن در بقیع، خسته نمی‌شود.

چرا که سالها انتظار کشیده، تا توفیق «زیارت» نصیبش شده است و این موهبت عظیمی است که می‌تواند رو به روی مرقد منور پیغمبر اکرم بایستد و از عمق جان و صفای باطن، بگوید:

«السلامُ علیک یا رسولَ اللّه، السلامُ علیک یا محمّدَ بنَ عبداللّه ...» و توفیق دیگر این که صبح و عصر، از در بقیع وارد شود، کفش از پای در آورد، آرام آرام و با وقار و اخلاص، پیش رود، روبه روی قبور مطهر چهار امام معصوم علیهم السلام بایستد و با ادب، اظهار کند:

ص: ۲۲

«السلامُ علیکم ائمّهٔ الهدی، السلام علیکم اهلَ التقوی ...» زائر عارف و امام شناس، قدر خود را می‌داند، موهبتی را که نصیبش شده می‌شناسد و این نعمت بزرگ الهی را پاس می‌دارد، از این رو اوقات خود را به پرسه زدن در مغازه‌ها نمی‌گذراند، «بازار» را بر «حرم» ترجیح نمی‌دهد و «تجارت» را بجای «عبادت» و «زیارت» نمی‌گزیند.

زائر با معرفت و شناخت، «مدینه» را می‌شناسد، جای گامهای رسول اللَّه صلی الله علیه و آله را در گوشه گوشه این شهر می‌بیند و می‌شنود که با او قصه ایمان و هجرت و جهاد می‌گوید و خاطرات دوران رسول خدا و ائمّه هدی و مسلمانان صدر اسلام را زنده می‌سازد.

مدینه، قصه‌های بسیار دارد و خاطراتی تلخ و شیرین در حافظه این دیار نهفته است. ما اینک در این شهر، تاریخ را در صفحه جغرافیا مرور می‌کنیم.

بقیع، تنها یک مزار نیست، تاریخی مجسم از مظلومیّت هاست و حرم پیامبر خدا، ماجراها به خود دیده است.

سلام به محضر آن رسول‌پاک، که توفیق زیارتش نصیبمان شده است.

سلام به ائمّه بقیع علیهم السلام و به زهرای اطهر علیها السلام و قبر بی‌نشانش.

درود به روح پاک امام راحل و شهدای به خون خفته، که

ص: ۲۳

این عزت را برای ما فراهم ساختند.

اینک، ماییم والتماس دعاهای بدرقه کنندگان.

ماییم و اشگهای دیدگان آنان که تا پای اتوبوس یا تا فرودگاه، ما را بدرقه کردند.

ماییم و دوستان و بستگانی که از ما خواسته‌اند در کنار بقیع و در حرم پیامبر، فراموششان نکنیم.

ماییم و دریای جود و کرم رسول اللَّه و عترت مطهر او.

ماییم و نشستن بر سر سفره پر معنویت و پر برکت «زیارت».

ای مدینه! که ما را پذیرفته‌ای، ای بقیع! که بر خاک تو پای می‌نهیم و متبرک می‌شویم، ای مسجد رسول اللَّه! که نماز در تو، پاداشی هزار برابر دارد، ای به خون خفتگان احد، ای مدینه، ای شهر مظلومیّت‌های تاریخ اهل بیت! ...

راهمان دهید، پناهمان دهید.

خدا کند که از این فرصت، دست خالی برنگردیم.

خدایا! ... توفیقمان عطا کن که از چشمه محبت اهل بیت سیراب شویم. دستهای پر نیازمان را که با هزاران امید، به سوی تو گشوده‌ایم، خالی بر مگردان.

خدایا! ... سختی سفر و رنج راه را، با ثواب زیارت، جبران فرمان. اگر دعایمان را مستجاب کنی، لطف مضاعفی است که می‌نمایی.

چه می‌دانیم؟ شاید دیگر بار، توفیق دیدار برایمان میسر

ص: ۲۴

نشود.

هم اکنون که در مدینه‌ایم، اگر عنایت خدا و رسول نباشد، شاید دست خالی بر گردیم. و خدا نکند که چنین باشد.

ای تهی دست رفته در بازار ترسمت پر نیاوری دستار

آفریدگارا! ... از ما خواندن و خواستن، از تو اجابت و پذیرفتن.

خدایا! ... یک نماز در کنار مرقد رسول اللّه صلی الله علیه و آله را با هیچ چیز عوض نمی‌کنیم.

عشقمان را نسبت به خود و اولیائت افزون‌تر بگردان، چرا که جز «عشق»، در بازار عمل، سرمایه‌ای نداریم.

۲۵

بقیع خاموش

اینجا مدینه است، شهر پیامبر، که روزگاری نامش «یثرب» بوده است. با آفتابی تابان و پرشکوه و جنب و جوشی فراوان در این ایام نورانی.

روزهایی خورشید خیز دارد، و شبهایی پر غوغا، که مرقد منور پیامبر، چون نگینی در دل این شهر، نور می‌افشاند و در کنار این شکوه پر فروغ و چراغهای روشن، بقیعی است خاموش، با شبهایی تاریک وساکت و بی‌زائر.

شبها، بقیع خاموش، دور از دسترس عاشقان بیدار در پشت میله‌ها و دیوار، نگاه اشک آلود زائران را می‌بیند و زمزمه پر سوز و گداز آنان را می‌شنود. کدام دل است، هر چند از آهن که از این صحنه آب نشود؟! دلهای خسته و جان‌های سوخته، در زلال اشکهای غریبانه، حیات می‌یابند. ماه، بر بقیع خاموش می‌تابد. نسیم،

ص: ۲۶

بر قبور امامان می‌وزد. باد، ناله غربت و مظلومیت را، از اعماق دورترین قرنها، به گوش زائران امروز می‌رساند.

مدینه اگر چه شبها، غرق در نور نئونها، مهتابی‌ها و نور افکن‌هاست، اما ... بقیع، خاموش است و بی چراغ. و تنها فروغ چشمهای اشکبار است که بر آن می‌تابد و مدینه را نور باران می‌کند، نوری متفاوت با نور نئونها و مهتابی‌ها ...

ای بقیع! ای مدفن هزاران پیکر پاک، ای آسمانت بی‌ستاره، ای شبهایت خاموش! ای سینه پر راز و رمز مدینه! آیا اسرار ناگفته و رازهای نهفته ات را فاش خواهی ساخت؟

آیا صدای اصحاب پیامبر را می‌شنوی؟ آیا گامهای امت رسول اللّه را حس می‌کنی؟ آیا در شبهای خاموشت «محمد» و «علی» علیهما السلام را زیارت می‌کنی؟

ای بقیع! زبان بگشای و سخن بگو. آیا می‌دانی خانه زهرا کجاست؟

آیا می‌دانی علی، حسن، حسین و زینب در آن شب غربت، دختر پیامبر را در کدامین نقطه به خاک سپرده‌اند؟

آیا اشک زائرانت دل تو را هم می‌سوزاند؟

آیا بر سر آن نیستی که زائران دلسوخته را بر مزاری بنشانی و بارش اشک را بر خاک داغ وتب دار خود به تماشا بنشینی؟

ص: ۲۷

ای بقیع خاموش! ... مگر خورشید برآید، تا سیمای تو در فروغ آن روشن شود.

ای که خاموشی‌ات، چون آرامش دریاست! با دلی پرخروش ولی خاموش ایستاده‌ای و ما را نظاره می‌کنی.

«بقیع»، مزرعه غم و کشتزار اندوه است. درختی که در این غریب آباد می‌روید، ریشه در مظلومیتی هزار و چهار صد ساله دارد.

اینجا دیگر باید عنان را به دست «دل» سپرد، اینجا باید دل را در چشمه «اشک» شستشو داد.

دل، در سایه اشک است که نرم می‌شود و آرام می‌گیرد.

عقده‌های دل، تنها با سرانگشت اشک، باز می‌شود. تنها اشک دیده، زخم دل را تسکین می‌دهد.

بگذار ببارد این چشم، بگذار بریزد این اشک، «مدینه»، همچنان مظلوم است و «بقیع»، مظلومتر! «اهل بیت» همچنان غریبند، و پیروانشان غریب‌تر! این «سند»، سالهاست که به گواهی ایستاده است و روشنتر از هر استدلال و گویاتر از هر کتاب و دلیل، برهان مظلومیتهای جبهه حقّ است.

هنگام ورود به خاک بقیع، کفشها را که در می‌آوری و پایت، خاک این مزار را لمس می‌کند، دلت هم می‌شکند.

قبور بی‌سایبانِ مانده در برابر آفتاب را که می‌بینی،

ص: ۲۸

داغت تـازه می‌شود و بر غمی کهن و دیرین، اشـک می‌ریزی و بغض مانـده در گلو را در هوای بقیع، رها می کنی. رنجنامه نانوشـته محبّین اهل بیت، بر خاک و سنگ این مزار، گویاتر از هر زمان است.

یک طرف، جمعی زمزمه کنان به دعای توسّل مشغولند، طرف دیگر، دلهایی با آهنگ نوحه و مرثیه، به عمق مظلومیّت اهل بیت راه می‌یابند و می گریند. یک سو، جمعی بر سر قبر «امّ البنین» به یاد سقّای کربلا و دستهای قلم شده‌اش اشک می‌ریزند.

در سـویی، جانبـازان بـا «ویلچر» هایشـان جمع زائران را می‌شـکافند و در امتـداد نور، راهی به کـانون روشـنی و خطّی به منبع فیض می گشایند و به خاکبوسی این چهار امام معصوم علیهم السلام می‌آیند.

عـدّه‌ای در پی یـافتن قبر گمشـده زهراینـد و در کنـاری، کسـی آرام آرام اشـک می‌ریزد و «زیـارت جامعه» می‌خوانـد و هوا، هوای عطرانگیز و روحانی «حال» است.

اینجا اشک است که سخن می گوید، و «حال»، گویاتر از «قال» است. سکوت زبان را هم زلال اشک جبران می کند.

چشمهای اشکبار، ترجمان دلهای داغدار و بی‌قرار است.

حرفی هم که نزنی، کلاـمی و سـلامی هم که نگـویی (یـا از فرط انـدوه و بغض گلـو گیر، نتـوانی بگـویی) چشـمها و قطرات جـاری اشک، هم روضه خوان مجلس است و هم گریه کنِ محفل.

ص: ۲۹

لازم نیست کسی مرثیه بخواند. بقیع، خودش مرثیه مجسّم است! ...

درب بقیع، همچون گذشته به روی زنان بسته است.

بانوان، از پشت نرده‌ها، با زهرا علیها السلام و فاطمه بنت اسد و امّ البنین و دختران و همسران پیامبر درد دل می‌کنند.

بگذار درها را ببندند، پنجره‌های دل که گشوده به این کانونهای روشنایی است.

بگذار حایل ایجاد کنند و مانع بگذارند، دریچه‌های قلب زائر، از این خورشیدهای خفته بر خاک، از پشت در و دیوار هم نور می‌گیرند.

ساعتهایی که درِ بقیع گشوده می‌شود، گویا درِ بهشت است که به روی زائران عاشق باز می‌شود. دلهای سوخته‌شان را بر می‌دارند و با شتاب، خود را به حضور امام مجتبی، امام سجاد، امام باقر و امام صادق علیهم السلام می‌رسانند و زیارتنامه را با باران چشمهایشان می‌شویند و سلام‌ها را با چشمهای بارانی‌شان بدرقه می‌کنند.

زنان از پشت نرده‌ها، از دور، زائران پروانه صفت را بر گرد این خورشیدها با حسرت تماشا می‌کنند، سر بر دیوار بقیع می‌نهند و گوشه مقنعه‌هایشان را از اشک دیدگانشان متبرّک کنند.

و بقیع، همان بقیع زمان امام مجتبی علیه السلام است، یادآور تیرباران کردن جنازه و تابوت مطهّر آن امام! ...

ص: ۳۰

و امّیا شب بقیع! ... همچنان خاموش و تاریک! مـدینه گر چه غرق نور است و خیابانها، گرچه از نورافکن‌ها و تابلوهای نئون روشـن است، امّا ... در کنار اینها، وادی بقیع را ظلمتی درد آور و غربتی غم‌انگیز فرا گرفته است، گویا اصـلًا خورشیدی بر این خاک نخفته است.

بقیع، بقعه‌ای خاموش و تاریک است، امّا روشن از نور امامت.

بقیع، آشنایی غریب است، همدم غربت در جمعِ آشنایان.

دل را کجـا می‌توان برد، جز کنار قبور بقیع، که اینگونه بی تاب شود، بسوزد، برفروزد، کباب شود، و زائر، بیـدل گردد و در دریای غم، دستش جز به دامن اشک نرسد و در کویر غربتِ دل، جز نهال آشنایی و معرفت و محبّت نروید؟! تا کی باید بقیع، چنین باشد؟ یا رسول اللَّه! ... نمی‌دانیم اشک شوق بریزیم از این دیدار، یا سرشک غم بباریم از این غربت! آیا با تو هم اینگونه رفتار می‌کردند؟ آیا فرزندان و اهل بیت تو، آن زمان هم چنین در انزوا بودند؟ چرا «حق» باید این همه تاوان بپردازد؟

راستی گناه ما جز «عشق» چیست؟

آیا سال آینده و سالهای دیگر هم بر مظلومیّت «ائمه بقیع» باید بگرییم؟

ص: ۳۱

مدینه قدیم و جدید

روزی که پیامبر به مدینه هجرت کرد، چون از قُبا به طرف «ثنیّهٔ الوداع» و یثرب آمد، یثربیان به استقبال آمدند.

آن حضرت در زمینی که متعلّق به دو یتیم از «بنی نجّار» بود فرود آمد. زمین خریداری شد تا مسجد ساخته شود. تا ساخته شدن مسجد و خانه برای پیامبر، آن حضرت مدّتی در خانه ابو ایوب انصاری ساکن شد.

در مساحتی به اندازه ۶۰* ۷۰ ذراع، با کمک مهاجرین و انصار و مشارکت رسول خدا و امیرالمؤمنین و ... مسجدی ساده و بی‌پیرایه ساخته شد. مسجدی که سرنوشت جهان و بشریت را تغییر داد و پایگاه عظیمترین تحوّل بشری گردید.

مسجد که تمام شد، چند اتاق اطراف آن، سپس خانه هایی متصل به مسجد ساختند که اصحاب مهاجر در آنها ساکن شدند. از خانه‌ها دری به مسجد باز می‌شد که بعدها آن درها

ص: ۳۲

بسته شد، جز درِ خانه علی و فاطمه. خانه فاطمه نزدیک باب جبرئیل بود که اکنون داخل محدوده مرقد پیامبر قرار دارد. در گوشه‌ای از مسجد صُفّه و سکویی ساخته شد.

برخی مهاجران بی خانه، همچون سلمان، ابوذر، عمار یاسر، مقداد و ... شبها آنجا به سر می‌بردند. تعداد اصحاب صفّه را تا ۷۰ نفر هم نوشته‌اند.

بلال، اذان گوی پیامبر خدا بود. روزی چند وعده مسلمانان در همین مسجد، پای سخن پیامبر می‌نشستند یا با وی به جماعت می‌ایستادند. رسول خدا که به مدینه آمد، نزاع دیرینه اوس و خزرج به دوستی تبدیل شد. آن حضرت پیمان اخوّت میان مهاجران و انصار بست. حکومت الهی رسول خدا مدینه را جلوه گاه وحی و مدنیّت قرآن ساخته بود. جهادها از این شهر و با شمشیر مسلمانان مجاهد شکل می گرفت. جنگ بدر و احد، احزاب، خیبر، تبوک، فتح مکّه و ... در همین جا سازماندهی می‌شد.

مدینه، عظمتش را مدیون عظمت پیامبر و دین بود.

زندگیها ساده و خانه‌ها معمولی بود. مدینه صورتِ یک روستای آباد را داشت. امّا مهد مدنیّت معنوی بود.

پیامبر خدا از دنیا رفت و در خانه‌اش (کنار مسجد، که اکنون داخل مسجد است) به خاک سپرده شد. بعدها بارها مسجد پیامبر بنا به نیاز، توسعه یافت.

بقیع، آن روز گورستانی در حاشیه مدینه بود که اینک در

ص: ۳۳

قلب شهر قرار دارد، ولی همچنان ویرانه و بی‌سایه‌بان.

اطراف مدینه، نخلستان بود. در بخشهای پراکنده‌ای در اطراف، قبیله‌ها و خاندانهای کوچک و بزرگی زندگی می‌کردند. اهل بیت، این شهر را که مدفن جدّشان و مولد خودشان بود، دوست می‌داشتند و جز به دلیل خاص یا به اجبار، مدینه را ترک نکردند. کوچه و محله بنی هاشم در قسمت شرقی مسجد النبی بود، خانه ابوایوب انصاری، خانه امام صادق علیه السلام و بسیاری از جاهای خاطره‌انگیز دیگر در همین بخش بود، تا به بقیع می‌رسید، که اینک همه تخریب شده و آثاری از آنها نیست.

در قسمتهای جنوبی مدینه، نخلستانی به دست سلمان فارسی احداث شد. علی علیه السلام هم باغهای خرما در اطراف مدینه پدید آورده بود. سیر حکومت، پس از رسول خدا عمدتاً دست امویان و عباسیان افتاد. ائمّه مظلوم واقع شدند و فرهنگ اهل بیت، که نابترین و نزدیکترین فرهنگ به تعالیم پیامبر، بلکه ادامه همان خط و برنامه بود، در انزوا قرار گرفت. در غوغای حاکم بر تاریخ اسلام و مدینه، همواره وفاداران به خطّ اهل بیت در این شهر بوده‌اند، امّا در اقلیّت و محرومیّت. از آن زمان که خانه کوچک فاطمه علیها السلام پایگاه معترضین به «سقیفه» بود، تا این زمان که شیعیان و نخاوله جنوب مدینه، سرسختانه خطِ ولای اهل بیت را با همه دشواریهایش زنده نگه‌داشته‌اند، این جریان اصیل و

ص: ۳۴

سرچشمه گرفته از تعالیم عترت پیامبر، تداوم داشته و دارد.

اگر امروز، شیعه در مدینه نه منبری دارد، نه مسجدی و نه آزادی، آن روز هم ائمّه در سخت‌ترین شرایط به سر می‌بردند و حتی در دوران امام صادق علیه السلام که اوج گشایش فضا برای اهل بیت بود، گاهی پرسیدن مسأله شرعی از امام و ارتباط برقرار کردن با آن حضرت، با پوشش و محمل انجام می گرفت.

بقیع، به وضع فعلی‌اش، یک معرکه بزرگ است، صحنه‌ای از درگیری سنّت و بدعت. بعضی، ساختن مرقد و بوسیدن قبر و احترام به مزار شهید را بدعت و آن را خلاف سنّت پیامبر می‌شمارند. امّا ... مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله مقدّسات را نمی‌بوسید؟ مگر به زیارت امر نمی کرد؟ مگر قرآن به «مودّتِ ذی القربی» فرمان نداده است؟ و مگر پیامبر، آن همه سفارش به گرامیداشت عترت نداشته است؟ حال، آنان که به سفارش پیامبر عمل کرده، به زیارتِ قبور «ذی القربی» می‌آیند و بر تربت هزاران شهید خفته در بقیع، احترام می کنند و در و دیوار حرم و ضریح محبوب دلشان را می‌بوسند، اهل عمل به سنّت حضرت رسولند، یا آنان که نسبت به «اهل بیت» و آثارشان و دوستداران و عاشقانشان بی‌مهری نشان می‌دهند و بذر دشمنی در دلها می‌پراکنند؟

اکنون می‌خواهی در مدینه کنونی قدم بزنی و گذشته را در امروز بیابی. سرِ راهت از کنار «مسجد الاجابه» می گذری

ص: ۳۵

که به مسجد مباهله هم معروف است، داستان مباهله پیامبر اسلام با مسیحیان نجران و نزول آیه «قُلْ تَعالوا نْدعُ ابناءَنا ...» (۱) معروف است. راه را ادامه می‌دهی تا به حاشیه شمال شرقی مدینه، به «عُریض» می‌رسی.

عریض، دهی بیرون مدینه در سمت شرق (در مسیر فرودگاه، شارع المطار) است و از حرم پیامبر چند کیلومتری بیشتر فاصله ندارد. در آن محلّ، خانه و قبر علیّ بن جعفر، فرزند امام صادق علیه السلام و برادر امام کاظم علیه السلام قرار داشته است.

در گذشته، به صورت مدرسه علمیه بوده که اکنون رو به ویرانی است. ساختمانِ سنگیِ قدیمی آن، با دیوارهای بلندش شبیه یک قلعه است. دو دری هم که برای ورود به مقبره یا داخل آن مدرسه بود، با سیمان بسته شده و راهی برای نفوذ به داخل نیست. (۲)

پس از آنجا به داخل شهر برگشته مسیر شمال مدینه را پیش می گیری تا به «احد» برسی. قبر حضرت حمزه سید الشهدا، عموی پیامبر و مصعب بن عمیر کنار هم و قبر بقیه شهدای احد به فاصله‌ای دورتر، و همه اینها داخلِ یک چهار دیواری بزرگ است که دری بسته و نرده هایی آهنین در قسمتی دارد و زائران پشت نرده‌ها و درِ بسته زیارتنامه

۱- آل عمران، آیه ۶۱.

۲- این ساختمان قدیمی را در یکی دو سال اخیر، کلًا تخریب کرده‌اند ونشانی از آن نیست!

ص: ۳۶

شهدای احد را می‌خوانند. عدّه‌ای هم بالای تپه «جبل‌الرُّماة» می‌روند که محلّ استقرار تیراندازان سپاه اسلام در جنگ احد بوده است و آنان به امر پیامبر مأمور کنترل تنگه کنار آن بودند.

از آن جا به مسجد ذو قبلتین می‌روی، جایی که هنگام نماز، آیاتِ تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه بر پیامبر خدا نازل شد و آن حضرت، روی به سوی مسجد الحرام کرد.

مسجدی است که در آن به دو قبله نماز خوانده شده است.

سپس به دیدار مساجد سبعه می‌روی که در منطقه جنگ خندق قرار دارد. بر دامنه کوه سَلع رو به مغرب، ۶ مسجد است که به نامهای فتح، علی بن ابی طالب، فاطمه زهرا، سلمان فارسی، ابوبکر و عمر است. (۱)

قسمت چپ آن ها در زمان آن جنگ، بصورت یک ربع دایره خندق حفر شده بود تا سپاه شرک نتواند وارد مدینه شود. در مسجد فتح هم پیامبر برای پیروزی نیروهای اسلام دعا کرد.

از آنجا به سمت مسجد «قُبا» می‌روی، از کنار مسجد غمامه، مسجد علی بن ابی طالب، مسجد ابوبکر و مسجد ذوالنّورین در جنوبِ غربی مسجد النبی می‌گذری و از خیابان قبا به سمت این مسجد مقدس می‌روی. نخستین مسجدی که هنگام هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه در

۱- این مسجدها را نیز به تدریج خراب می‌کنند و جای همه آنها مسجدی‌بزرگ در حال ساخت است.

ص: ۳۷

این مکان ساخته شد و آن حضرت در آنجا نماز خواند. آیه «لَمَسجِدٌ اسّسَ عَلی التقوی ...» نیز در فضیلت آن نازل شده است. اکنون هم مسجد را بسیار توسعه داده و با امکانات و تجهیزات، بازسازی کرده‌اند و هم به لحاظ گسترش مدینه، آنجا وصل به شهر شده است.

سپس به «مسجد فضیخ» می‌رسی. در منطقه شیعه نشین عَوالی در جنوبِ شرقی مدینه، میان نخلستانهایی که حال و هوای صدر اسلام را تداعی می کند. در محلّ آن مسجد پیش از نزول آیات قرآن در تحریم شراب، شراب خرما یا انگور ساخته و نگهداری می‌شده است، که بعد از نزول آیه، تبدیل به مسجد می‌شود.

در بازگشت، به «مشربه امّ ابراهیم» می گذری. ام ابراهیم همان ماریه قبطیّه یکی از همسران پیامبر خداست که ابراهیم، پسر متوفّای رسول خدا از او بود. وی در این منطقه می‌زیسته است. علّت آن که وی به این محل آمد، آن بود که چون «ابراهیم» را به دنیا آورد، مورد آزار و بد رفتاری از سوی عایشه (همسر دیگر پیامبر) قرار گرفت و حتی عایشه موی سر او را کند و او را زد. این بود که رسول خدا برای جلوگیری از مشاجره، خانه‌ای برای او در این منطقه در نظر گرفت که نزدیک خانه برخی از انصار بود و ماریه به اینجا منتقل شد.

آنچه می‌بینی یک چهار دیواری محقّر، حدود ده متر در

ص: ۳۸

ده متر و به ارتفاع ۵/ ۱ متر دیوار و در حال ویرانی است.

کنارش هم قبرستانی است دورش دیوار، که قبر نجمه، مادر امام رضا علیه السلام هم آنجاست.

متأسّفانه اینگونه جاها که گویای بخشی از تاریخ خاطره‌آمیز صدر اسلام است، مورد بی‌اعتنایی و غفلت قرار دارد و بتدریج آنها را از بین می‌برند.

نقشه و نما و طرّاحی شهر، مدرن شده است، خیابان‌کشی‌های اطراف، چندین پل هوایی، زیرگذر، جاده کمربندی و بلوار، قسمتهای مختلف شهر را به هم وصل می‌کند. مسیر زیر گذر در محوّطه اطراف حرم نیز احداث شده است. دو رشته جاده کمر بندی تقریباً بصورت دایره، مدینه را در برگرفته است. از خیابانهای مهمّ آن می‌توان اینها را نام برد: قربان، قبا، علی بن ابی طالب، اباذر، عبدالعزیز، ستّین، باب السلام، سیدالشهداء (حمزه) و ... در قسمتهای مرکزی شهر، بویژه نزدیکیهای حرم، ساختمانهای بلند و هتلهای ده- دوازده طبقه زیاد به چشم می‌خورد که بیشتر در ایام حج و عمره کار برد دارد.

طرح توسعه حرم بسیار گسترده و به پایان رسیده است.

افزودنِ رواقهای وسیع در سه قسمتِ شرقی، غربی و شمالی حرم، همچنین محوطه بزرگ چهار طرف مسجد النبی برای نشستن و نماز خواندن به قیمت تخریب منطقه وسیعی از بافتِ قدیمی شهر و خانه‌ها و مغازه‌های اطراف حرم انجام

ص: ۳۹

گرفته است. آنچه روزی به نام «محله بنی‌هاشم» و کوچه بنی هاشم معروف بود و حدّ فاصل مسجد تا بقیع را تشکیل می‌داد و یک دنیا خاطره در خود داشت و احساسها را بر می‌انگیخت، اینک وجود خارجی ندارد و همه جزء مسجد شده است. اول و آخر مسجد از نظر وسعت پیدا نیست. به نوشته جزوات خود سعودیها که اطلاعات مربوط به توسعه حرمین شریفین را دارد: «در حال حاضر وسعت مسجد پیامبر برابر با تمام وسعتِ مدینه در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله است.» با وسعتی به اندازه ۳۶۱ هزار متر مربع که در ایام حج، گنجایش بیش از یک میلیون زائر را دارد، با ۱۰ مناره، به ارتفاعِ ۱۰۵ متر. سقف مسجد النبی هم بعنوان طبقه دوّم قابل استفاده نمازگزاران است که از طریق ۱۸ پله عادی و ۶ پله برقی می‌توان به آن راه یافت.

در کنار بازارهای شیک و مدرن با وسایل لوکس و قیمتهای گران، قسمتی از بافتِ بازار گذشته و دست فروشی‌های فراوان باقی است، که اغلب، زائران از این قسمتها خرید می‌کنند. محله‌های قدیمی و مستضعف نشین هم در عمق شهر و در ورای آسمان خراشها کم نیست و برخی در دخمه‌ها زندگی می‌کنند.

«تهاجم فرهنگی» در اینجاها نیز دیده می‌شود. گرچه بعضی از مفتیها به تحریم استفاده از آنتنهای دریافت از ماهواره (دیش) فتوا داده‌اند، ولی وفور این بشقابهای

ص: ۴۰

گیرنده تصویر بر فراز ساختمانها نشان می‌دهد که فرهنگ غربی، در عمق خانه‌های مردم رخنه کرده است.

مغازه‌های متعدّد «ویدئو کلوپ» و کرایه دادنِ فیلمهای سینمایی به صورت نوار ویدئو و مراجعه فراوان جوانان به این مغازه‌ها نشانه دیگری از مسخ فرهنگ اسلامی در سرزمین وحی است. نوارهای ترانه هم که از برخی ماشین‌های سواری که نوجوانانی پشت فرمان آنها نشسته‌اند، به گوش می‌رسد.

مصرف گرایی شدید، جلوه دیگری از این فرهنگ اروپایی است. تبلیغ و پخش آگهی‌های دراز مدّت بازرگانی در مورد لباسها، غذاها، لوازم آرایشی، وسایل برقی، دکوراسیون خانه و ... دهها از اینگونه مظاهر تجمل گرایی و راحت‌طلبی، از سوی دیگر مردم را بمباران تبلیغاتی می‌کند.

وارد کردن اجناس خارجی و پر کردن بازار مسلمین از اینگونه وسایل، نمود دیگری از این هجوم پذیری در بُعد اقتصادیِ آن است.

ماشینهای خارجی مدل بالا، نمود دیگری از این غربزدگی است.

بگذریم، کمی از نمای شهر دور شدیم. در گذشته مسجد غمامه، مسجد علی بن ابی طالب، ذوالنورین، عمر بن خطاب، ابو بکر و ... در وسط یک منطقه مسکونی و تجاری بود و می‌بایست از کوچه‌ها و خیابانها گذشت تا به آنجا رسید. امّا اینک در توسعه اطراف حرم، در محوطه جنوب

ص: ۴۱

غربی مسجد النبی قرار گرفته است. داخل قبرستان بقیع نیز به همان صورت قبلی، خاکی است. دیوارهای سنگ کاری شده و سکوهای اطرافش هیچ به داخل سرایت نکرده است.

از قدیم، مدینه را شهری سبز و با نخلستانهایش می‌شناختیم. اینک در قسمتهای جنوبی مدینه، کم و بیش باغها و نخلستانها و سبزی کاریهایی به چشم می‌خورد. شهر سنگی و سیمانیِ مدینه، فضا را بر نخلها و خرماها تنگ کرده است.

برخی از مساجد معروف و دیدنی، مثل مسجد قبا، ذوقبلتین و شجره، مشمول نوسازی و توسعه و فضای سبز در اطراف و تجهیز آنها به امکانات جدید شده است، ولی برخی دیگر به صورت سالهای قبل است، مانند مسجد غمامه، فضیخ، مساجدِ سبعه، مسجد اجابه و ... اگر روزگاری احد و قبا دو منطقه بیرون شهر بود که در یکی مزار شهدای احد و در دیگری مسجد قبا و نخستین توقّفگاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آغاز هجرت بود، اینک وسعت یافتن دامنه شهر، مدینه را به قبا و احد و مسجد شجره وصل کرده است.

شبها، روضه منوّره حضرت رسول، به دریای نوری می‌ماند که شعاعش و امواجش به هر سو فروغ گستر می‌شود. از مناطق دورتری مجموعه نورانی مسجد النبی وقبه خضراء حضرت رسالت را می‌توان دید.

ص: ۴۲

وداع با مدینه

روزهای اقامت در مدینه سپری می‌شود. چاره‌ای جز «رفتن» نیست.

ولی ... دل کندن از «مدینه» مشکل است.

چه می‌دانیم؟ شاید دیگر، هرگز توفیق باز آمدن به «دیار یار» را نباشد.

چه شبهایی که در «غربت بقیع»، گریستی، و چه روزهایی که کبوتر حرم پیامبر بودی، صدای «اذان»، به سوی نماز و نیاز می‌خواندت، رواقهای نورانی حرم الرسول، کهکشانی از معنویّت و شوق را در سینه دارد. شبها همه شب، تلألؤ نور را در حریم حرم به تماشا می‌نشینی. و روزها همه روز، گنبد سبز مرقد پیامبر، دلها را می‌رویاند و می‌شکوفاند.

و «بقیع» این کانون اسرار پنهان، این مجموعه

ص: ۴۳

کرامت‌های مدفون در خاک، این سند مظلومیّت حق، این تجسم اشکها و دردها و داغهای شیعه در طول تاریخ، این خانه غم و ماتم، این آشیان دلهای سوخته و پرستوهای پرشکسته، این بقعه مقدس، ولی بی‌سایبان، برای ما معنای دیگری دارد.

شهدای احد، مسجد قبا، ذوقبلتین، بیت الأحزان بی‌نشان و ویران، محلّه خراب شده «بنی هاشم»، خانه فاطمه، محراب تهجّد، منبر و محراب پیامبر، ستون توبه و حنّانه، صُفّه و روضه، همه و همه را می گذاری و می‌روی. امّا، دل کندن، بسی مشکل است.

روزهای اقامت در مدینه، ما را به تاریخ «صدر اسلام» می‌برد.

گریه‌های بقیع، رنجهای «اهل بیت» را در خاطرها تجدید می کند.

نخلهای شکسته وخشکیده مدینه، نجواها و نیایشهای علی علیه السلام را به یاد می‌آورد.

امّا ... چاره‌ای نیست. باید با مدینه و آثارش، مساجدش، مزارهایش، بقیع و حرمش، خداحافظی کرد و دعوت ابراهیم و خدای ابراهیم را «لبّیک» گفت.

می‌روی، ولی دلت آکنده از غمهای مدینه است، اشکها امان نمی‌دهد.

آیا بازهم «مدینه» را خواهی دید؟

ص: ۴۴

ای خدا! ... امیدمان را نا امید مکن. ما، دلبسته این آب و خاکیم.

ما، از اوّل هم، «اهل مدینه» بوده‌ایم. دلمان گواهی می‌دهد، احساسمان با این سرزمین گره خورده است.

یا فاطمهٔ الزهرا ... می‌رویم، اما دریغ که مزار پنهانت را نیافتیم. ولی دل هر یک از ما مزار توست. تو در قلب سوخته مایی.

از این پس، ما هر جا که برویم، آنجا را «مدینه» می‌بینیم.

ای مدینه! ... «الوداع»! باز هم ما را بخوان، تا با اشتیاقی بیشتر به سویت بشتابیم.

ص: ۴۵

احرام، در مسجد شجره

در کاروان‌ها، نشانه‌های کوچ و زمزمه‌های رفتن آشکار می‌شود. بایـد به «مکه» رفت. اما «احرام» در پیش است و «میقات» و گفتن «لبّیک».

کسانی که از مدینه به مکه می‌روند، باید در میقات «مسجد شجره» احرام ببندند و عازم خانه خدا شوند.

با شور و شوق همراه با التهاب درونی، سوارماشین شده، مدینه را در حالی پشت سر می‌گذاری که چشمهای اشکبار همچنان به سوی حرم پیامبر است.

مسجد شجره، کمتر از ده کیلومتر بیرون از مدینه قرار دارد، در منطقه «آبارعلی» (: چاههای علی)، منطقه‌ای که حضرت علی علیه السلام، برای استفاده زائران خانه خدا، به دست خود، چاههایی حفر نمود.

مسجد شجره، که نام دیگرش «ذوالحُلَیفه» است، از

ص: ۴۶

معتبرترین میقاتهاست، و میقات حضرت رسول صلی الله علیه و آله هم بوده است. نامگذاری این مسجد به شجره (درخت) از آنجاست که در محل آن در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درختی بوده که حضرت، زیر آن درخت، احرام می‌بست. البته اکنون آثاری از آن نیست.

مسجد شجره، مسجدی زیبا و بزرگ است. مردم بیرون مسجد، دوش گرفته و غسل می‌کنند. سپس لباس احرام بر تن می‌پوشند. پوشیدن دو جامه احرام و کندن لباسهای عادی، معنای خاصی دارد.

اشکها در چشمها حلقه می‌زند. بیرون آوردن لباسهای دنیا و پوشیدن لباس آخرت! برای مردان دو حوله، یکی بر کمر و دیگری بر دوش! راستی چه دنیای معنوی شگفتی در اعمال و مناسک این سفر، نهفته است! با خشوع و خضوع، به مسجد می‌روند.

ازدحام است. نمازی خوانده و نیت احرام می‌کنند. با گفتن جملات «لبّیک اللّهم لبّیک ...» مُحرِم می‌شوند تا مَحرم شوند.

باز هم به یاد آخرت و قبر افتادن. دلهای خاشعان ذوب می‌شود و به صورت قطرات گرم اشک، بر چهره‌ها می‌بارد.

دل‌ها به یاد احرام بستن پیامبر در همین جا می‌افتد. احرام بستن امام مجتبی علیه السلام و امام حسین علیه السلام و سفرهای پیاده به سوی خانه خدا. ابا عبداللّٰه علیه السلام در آغاز سفر کربلا، از همین جا

ص: ۴۷

مُحرم شد و به مکه رفت.

از مسجد که بیرون می‌آیند، طنین «لبّیک اللّهم لبّیک» در فضا می‌پیچد. آنان که دلی عاشق‌تر و معرفتی بیشرت دارند، بیشتر هم منقلب می‌شوند. آهنگ حرکت می‌کنند، امّا حالت روحی افراد با لحظه ورود به این شهر و روزهای اقامت در مدینه متفاوت است. هنگام ورود، یکپارچه شوق و سوز و گریه آمیخته به عشق بودند. اما اینک، دلها دو نیم است: نیمی سوزِ خدا و خشوعی که از «احرام» پیدا کرده‌اند و نیمی دیگر که در مدینه جا مانده است.

همه جا را «مسجد شجره» می‌بینند. احساس می‌کنند که از آبهای زلال «چاههای علی» سیراب شده‌اند و این آب، در رگ رگ جان و دلشان جریان یافته است. ماشین، از میان تپه‌ها و کوهها می‌گذرد و به سوی خانه محبوب می‌شتابد.

شب است، اما حس می‌کنند نورانیت مسجد النبی صلی الله علیه و آله را در دل خود به ارمغان می‌برند.

گاه گاه، آوای «لبّیک» از زائران بر می‌خیزد. چه شیرین است این ندا، که پاسخی به دعوت پروردگار است. اینک اینان همه مهمانان خدایند و به «ضیافت خانه الهی» روند. ... تا از «میقات خاک» به «میقات خدا» برسند.

راه طولانی مدینه تا مکّه، شبانه طی می‌شود. همراهان برخی خواب‌اند و برخی همواره گریان و اشک ریزان. از این راه که به «طریق الهجره» نیز معروف است، روزی

ص: ۴۸

رسول اکرم صلی الله علیه و آله عبور کرده است، آنگاه که از زادگاهش مکّه، برای بسط آیین توحید و بهره گرفتن از پایگاه یثرب و نجات جان مسلمانان از شکنجه و آزارهای قریش، کوچ کرد و هجرتش مبدأ تاریخ مسلمین و منشأ تحوّل عظیمی در وضع مؤمنان به وحی و قرآن گشت و تاریخ بشریت ورق خورد.

امّا آیا مسلمانان، واقعاً در همان «خط هجرت نبوی» حرکت می‌کنند؟ آیا از همان راهی می‌روند که پیامبرشان رفته است؟

کاش امروز رسول خدا در میان ما بود و هر جا که می‌رفت، در پی او می‌رفتیم و هر کجا قدم می‌نهاد، گام، جای گامش می‌نهادیم و در پی فرمانش جان می‌باختیم ... ولی سنّت و سیره او که هست! اگر واقعاً پیرویم، راه او روشن است واین محجّه بیضاء و صراط مستقیم، رونده می‌خواهد.

شگفتا که سیره و سنّت پیامبر، در میان مدّعیان پیروی از آیین او متروک و مهجور است.

و چه قدر، راه پیامبر بی‌رونده است! ...

ص: ۴۹

مکه، شهر خاطره‌ها

من از این شهر امید، شهر توحید که نامش «مکه» است وغنوده است میان صدفش، «کعبه» پاک، قصه‌ها می‌دانم ...
دست در دست من اینک بگذار تا از این شهر پر از خاطره، دیدن بکنیم، هر کجا گام نهی در این شهر و به هر سوی که چشم اندازی می‌شود زنده، بسی خاطره‌ها در ذهنت یادی از «ابراهیم» آنکه شالوده این خانه بریخت آنکه بتهای کهن را بشکست آنکه بر درگه دوست،

ص: ۵۰

پسرش را که جوان بود، به قربانی برد یادی از «هاجر» و اسماعیلش مظهر سعی و تکاپو و تلاش صاحب زمزمه زمزم عشق یادی از ناله جانسوز «بلال» که در این شهر، در آن دوره پر خوف و گزند به «احَد» بود، بلند یادی از غار «حرا»، مهبط وحی یادی از بعثت پیغمبر پاک یادی از «هجرت» و از فتح بزرگ یادی از «شِعب ابی طالب» و آزار قریش! شهر دین، شهر خدا، شهر رسول شهر میلاد علی علیه السلام شهر نجوای حسین در «عرفات» شهر قرآن و حدیث شهر فیض و برکات ... (۱)

«تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی ...» آنکه گفت «لبّیک»، یعنی: خدایا! به فرمانم. امر از تو، اجابت و اطاعت از من.

۱- از نویسنده، «برگ و بار»، ص ۳۸.

ص: ۵۱

بی‌جهت نیست که اولیای خدا و صاحبان معرفت، هنگام لبیک گفتن، هراس و خشیتی عجیب پیدا می‌کردند. راستی که اهل گناه بودن و لبیک گفتن، گستاخی است.

ولبیک گفتن و استمرار در گناه پرده دری است.

اخلاص، با «ریا» ناسازگار است، و خود پرستی و هوا خواهی، با خدا پرستی.

مگر می‌توان ریا کارانه به مقام مخلصین رسید؟ به حریم قرب خدا کسی، زرَه ریا، ننهاده پانرسی به قرب خدا اگر، نشود دلت بری از ریا تو که مستی از میِ‌خود سری، تو که گشته‌ای ز خدا، بری، ز چه نام قربِ خدا بری؟

تو کجا و قرب خدا کجا؟ آنکه «خدا» را می‌جوید، باید «خود» را فراموش کند و نفس را قربانی نماید تا به حریم عبودیت راه یابد، باید جامه خود خواهی و نفس پرستی را بیرون آورد و ردای بندگی وتسلیم بر دوش افکند و خانه دل را از اغیار، خالی کند. و ... حج، یعنی همین.

این سفر، بهانه‌ای برای یافتن یار است و زمینه‌ای برای رسیدن به خدا.

«... حاجی احرام دگربند، ببین یار کجاست؟» چه غافلند آنانکه در خانه خدا، با صاحبخانه بیگانه‌اند!

ص: ۵۲

آنچه ما کردیم با خود، هیچ نابینا نکرد در درونِ خانه گم کردیم صاحبخانه را

و چه کامیابند آنان که از حرم و کعبه و مقام و حِجر، از عرفات و مشعر و منا و قربانی، از رمی و طواف و سعی و نماز، و از هر چیز به خدا می‌رسند و همه چیز را «آیه» و نشانه و علامتی می‌بینند که «راه» را به آنان نشان می‌دهد، تا به «مقصد» برسند. اینانند، موحدان راستین.

مست توام، از باده و جام آزادم مرغ توام، از دانه و دام آزادم

مقصود من از کعبه و بتخانه تویی ورنه من از این هر دو مقام، آزادم

شکرانه توفیق حضور در محضر یار، جز توشه گرفتن برای روزهای آینده نیست.

اشتیاق سبز تو، در معبد «بیت العتیق» و در حریم «مسجد الحرام» باید به برگ و بار نشیند و میوه «توبه» و «تقوا» بدهد.

اینک، کنار زمزم رحمت و دریای کرامتی، آنجا که هزاران دل، شوق دیدارش را دارند. «تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی؟»

مبادا تشنه از این کوثر برگردی و بر لحظه‌های از کف رفته اینجا، حسرت خوری! ...

ص: ۵۳

ورود به بیت خدا هیمنه خاصّی دارد. رواقهای زیبا، شبستانهای عظیم، گلدسته‌های بلند و آن همه تجهیزات، هیچ کدام نمی‌تواند دل را از هیبت و عظمتِ خانه‌ای سنگی و ساده در صحن مسجد الحرام، بکاهد. کعبه چون مغناطیس، دلها را به سوی خود می کشد. نمی‌دانم با برنامه یا بی‌برنامه، کعبه و مسجد الحرام را در حصاری از ساختمانهای بلند و مجتمع‌های تجاری و مسکونی و هتلهای سر به فلک کشیده قرار داده‌اند، که بدجوری سایه سنگین خود را بر مجموعه نورانی بیت اللَّه انداخته و نوعی بی‌احترامی به کعبه است. در اینجا بسیاری از حرمتها که باید پاس داشته شود، شکسته می‌شود. مگر خود «حاجی» کم احترامی دارد؟ و مگر حرمت زائران خانه خدا، کم شکسته شده است؟

هر چه به طرف مسجد الحرام می‌آیی رو به سراشیبی است. شگفت است که انسان برای رسیدن به رفعت معنوی که در خانه خدا نهفته است، باید مرتب رو به پایین و حضیض برود. خانه خدا چنان نیست که در قلّه یک کوه قرار گرفته باشد و صعود به آن توان سوز و طاقت فرسا و نفس گیر باشد.

اطراف، همه‌اش کوه است و کعبه در گودترین نقاط قرار گرفته است. از اطراف، هر چه به سمت خانه خدا می‌آیند، چه پیاده چه با ماشین، سرازیر است. همین عامل، شتاب آفرین است تا گامها و دلها با شوق و براحتی به سوی این خانه سرازیر شود. باید رو به پایین رفت تا رو به بالا نهاد.

ص: ۵۴

سراشیبی، مقدمه رفعت و والایی است.

در حریم خانه خدا، نباید ساختمانهای دیگر بلندتر از کعبه و خانه خدا بوده، اشراف بر آن داشته باشد.

ص: ۵۵

قبله

اینک قدم در خانه‌ای گذاشته‌ایم که چهره دل و روی جان میلیونها مسلمان در سراسر جهان، متوجّه این کانون است. چه مرکزیّتی برای وحدت، بهتر از «قبله» و چه خانه‌ای برای مردم جز «کعبه»؟

بگذار کمی با این مغناطیس دل و جان و عشق و ایمان، بیشتر آشنا شویم و کعبه و تکبیر و توحید را در یک بامداد نیایش به تماشا بنشینیم و خطاب به کعبه مقدس چنین بگوییم:

الا ... ای قبله، ای رمز محبّت‌ها و الفت‌ها و وحدتها الا ... ای مظهر اندیشه توحید نشان جاودانِ اتحاد روح ملتها تجلّی گاه شورانگیز فکر امّتی آگاه تو کانون همایشگاه میلیونها دل شوریده و روییده

ص: ۵۶

از خونی تو مغناطیس دلهایی و ما با روح آتشناک و پاکی، «کهربای کعبه» را چون «کاه»! حرم، پاک است و روح افزا دل ما، در پی کانون پاکیهاست و ... قبله، روی آوردن به این سرمایه‌های شور و الهام است و می‌بینیم و می‌دانیم.

که پیچ کوچه‌های مکّه، بوی پیرهن در آستین دارد:

شفای چشم نابینای این ملت! و دستِ شهر مکّه، جام جم را در نگین دارد:

صفای عصمت آئینه امّت و ... «کعبه»، قلب خون پالایِ مامِ میهن اسلام و ما چون قطره‌ای خون، رهنوردی سوی این کانون.

کشانِ کهکشان، در دامن این آسمان- شبهای تابستان- به سوی کعبه مقصود، «راه شیری» تابان و ما چون ذرّه‌ای در کهکشان، افتان و خیزان، مست و سرگردان و سنگ تیره- امّا روشنایی بخش- در دیواره کعبه نشانِ بیعتِ «اللَّه» با «انسان» و ما بیعت گرانی با خدا، بنهاده بر کف، جان

ص: ۵۷

الا ... ای کعبه توحید، ای رمز شکوه و فرّ جاویدان! ...

مسلمان! ... ای گرفته رایت خونین حق بر دوش خطر در راه و طوفان در خروش و دشمن حق در کمین،- کین توز، بیش از پیش- و زخم ضربه، هم از جانب بیگانه، هم از خویش هماورد تو تا دندان، زره پوش است چرا بر پا نمی‌خیزی؟

«نبردی سخت در پیش است ...» این، همان کانون و مرکزیّتی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از هجرت به مدینه، فرمان یافت روی به مسجد الحرام نهد و این خانه مقدّس، قبله خداپسند و رسول پسند گردید، تا مسلمین حتی در قبله هم مستقل باشند و زخم زبان بیگانه را به خاطر عبادت به سوی «بیت المقدس» نشنوند. (۱)

مسجد الحرام نیز مشمول طرح توسعه قرار گرفته است.

البته به مرور زمان و با توسعه‌های متعدّد و ساختمان سازی جدید، آثار کهن و محلات قدیمی از بین می‌رود و در نتیجه از یاد هم می‌رود. اینک در این منطقه، هیچ اثر و نشانی از خانه ارقم که محلّ تبلیغ رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و نیز خانه‌ای که رسول اللَّه با حضرت خدیجه در آن می‌زیست و خانه ابوطالب و محلّ زندگی علی علیه السلام و زادگاه حمزه سیدالشهدا و

۱- قد نری تقلّب وجهک فی‌السماء فلنولینّک قبلةً ترضاها فَوَلِّ وجهک شطرالمسجدالحرام بقره، آیه ۱۴۴.

ص: ۵۸

پایگاه حلف الفضول و ... که هر کدام زمانی نشانی و اثری داشته است، دیده نمی‌شود.

چه چیز خانه خدا عظیم است؟ رواقهای بزرگ و بخشهای جدید آن، یا همان کعبه مقدّس که چون نگینی در صحن مسجد خود را نشان می‌دهد؟

ص: ۵۹

کعبه، عظمت در سادگی

مسجد الحرام در توسعه جدید، بسیار بزرگ شده است.

در قسمت غربی آن اضافاتی دارد. مساحت کلّ مسجد پس از گسترش، به ۳۶۱ هزار متر مربع می‌رسد که ۳۳۰ هزار زائر را در خود جای می‌دهد. مساحت میدان دور مسجد هم ۵۹۰۰۰ متر مربع است.

نور رسانی قوی به این مجموعه، توسّط دو نیروگاه انجام می‌گیرد که در دو سوی محلّ گسترش قرار دارد.

مسجد مجهّز به استودیوهای رادیو تلویزیونی، دوربین‌های پیشرفته و دستگاههای مجهّز تهویه است، شامل ۹ مناره به ارتفاع ۸۹ متر و ۱۱ راه پلّه و ۷ راه پلّه برقی است و بـا حساب کردن پشت بام مسـجد الحرام که سـنگفرش شـده و مورد بهره برداری در اوقات نماز قرار می‌گیرد، سه طبقه است و اگر زیر زمینهای رواقهای جدید اطراف کعبه را

ص: ۶۰

هم در نظر آوریم که اغلب در روزهای جمعه به روی مردم باز می‌شود، چهار طبقه است.

واقعاً کار بسیاری شده و طرح عظیمی اجرا و پیاده شده است، ولی هیچ یک از اینها، عظمتِ کعبه، این خانه ساده سنگی را ندارد که در میان این مجموعه است.

عظمت و شکوه کعبه در سادگی آن است، و راز قداستش به حجرالأسود و فرمان خدا ومعماری جبرئیل و بنّایی ابراهیم و اسماعیل و میلاد علی علیه السلام در درون کعبه و مدفن هاجر و اسماعیل و اولیای بسیاری در «حِجر اسماعیل» است، عظمتش در معنویّت است، نه در سنگهای مرمر خارجی که در بخشهای توسعه یافته اینجا و حرم نبوی به کار رفته است.

ص: ۶۱

قطره و دریا

طواف بر گرد خانه خدا، رمز توحید و محوریّت اللَّه در تلاشهاست. باید قطره‌ای از این سیل شد و بدون هیچ تشخّص و تمایزی هفت بار، گرد بیت اللَّه چرخید، آغاز از حجر الأسود و ختم کردن به آن. زن و مرد و پیر و جوان و با سواد و عوام و دانشمندان و شخصیّتها و افراد عادی، همه با هم و هضم شده در چرخش عظیم این گردابِ موج خیز انسانی، می‌چرخند. چه شانه‌ها که از گریه نمی‌لرزد و چه دستها که به تضرّع در پیشگاه خدای کعبه بلند نمی‌شود.

طواف، نشان می‌دهد که حرکت، محور می‌خواهد و حجرالأسود هم دست خداست که با آن بیعت می‌کنیم. روح طواف، توصیف شدنی نیست. باید در جمع طائفان بود و این از خود بی‌خود شدن را «حسّ» کرد.

دو رکعت نماز طواف، پشت مقام ابراهیم، آنکه این خانه

ص: ۶۲

را به فرمان خدا پایه نهاد و پاک کرد. سپس، سعی میان صفا و مروه، یاد کردی از هاجر و ذبیح خدا که آن مادر، در پی آب برای اسماعیلش، هفت بار فاصله این دو کوه را رفت و برگشت و در پایان به اعجاز خدا چشمه از زیر پای اسماعیل جوشید.

آب کم جو، تشنگی آور به دست تا بجوشد آبت از بالا و پست

فاصله میان صفا و مروه، به رودخانه‌ای می‌ماند که سیلی از انسانها در دو سمت، در آن در رفت و آمد است و یک جریان معنوی فاصله مبدأ و مقصد را انباشته است.

حرکتی که مبدأی دارد و مقصدی، رمزی از هدف و آغاز داشتن تلاش زندگی. هفت بار، شاید رمزی از هفتاد سال زندگی باشد که پیوسته در سعی است، سعی و تلاشی که از یک مبدأ والا (صفا) آغاز می‌شود، در بستری پیش می‌رود، هدف و مقصد هم رو به بالاست، مروه. و اگر سعی به بلندی منتهی نشود، ناقص و بی‌ثمر است. سعی، سمبلی و خلاصه‌ای از هفتاد سال است که در هفت شوط گنجیده است.

در سعی، گاهی مادری را می‌بینی که طفل خردسالش را در جامه احرام در آغوش دارد، یا پدری که با دو فرزند ۸ ساله و ۱۰ ساله‌اش در کنار خود و با احرام، این فاصله را در

ص: ۶۳

میان موج پرخروش مردم می‌پیمایند. یاد ابراهیم و اسماعیل و هاجر و امام حسین و علی اصغر و قربانگاه و کربلا می‌افتی.

اگر آن روز، این فاصله، دشتی خشک و کوهستانی داغ بود، اینک سالنی دو طبقه و دو بانده با سنگهای مرمر و سقف و پنکه و کولر است.

اگر در کربلا، عطش حاکم بود، اینجا در هر لحظه بخواهی، آب خنک حتی در مسیر سعی در اختیار توست.

هفت بار پیمودن این مسیر، کمترین کاری است که می‌توان در راه احیای خاطره هاجر و اسماعیل انجام داد. خود مسعی هم کمتر از مطاف نیست و سعی هم به همان عمقِ طواف است. راه هم که می‌روی نام خدا بر لب داری و دعا می‌خوانی، که نشانه حرکت زندگی در بستری از نام و یاد حق و توجّه به خداست.

در مروه مراد، شود کامیاب دل هر کس که عاشقانه رود در صفای دوست

با تقصیر، از احرام در آمدن، ادای مرحله‌ای از مناسک است.

تمرینی است که برای احرام به سوی عرفات و منا و «حجّ تمتّع» آماده شویم، که هم اعمالش بیشتر است و هم دشوارتر و هم معنی‌دارتر.

ص: ۶۴

بیرون مسجد الحرام، در ایستگاه اتوبوسها، ساختمانی سفید رنگ است که روی دربِ بسته‌اش، تابلویِ «وزارهٔ الحجّ والأوقاف، مکتبهٔ مکّهٔ المکرّمه» به چشم می‌خورد.

زادگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه است که در آن محلّ، کتابخانه‌ای قرار دارد. این خانه، روزی محلّ زیارت و تبرّک و دیدار حجّاج قرار می‌گرفت که خراب کردند و در جای آن کتابخانه‌ای ساختند.

محوّطه بیرون، مملوّ از جمعیّت است، چهره‌های گونه‌گون، ولی همه یک دل و یک ایمان. چه جاذبه‌ای در این خانه است که این همه دل را به سوی خود می‌کشد و چه سرّی در این بیت نهفته است؟

اینجا سرزمین دیگری نیست، دنیای دیگری است! دنیای بیرون از تارهایی که انسان معمولًا به دور خود می‌تند و بسانِ کرم ابریشم خود را در آن زندانی می‌کند.

در اینجا و در این چند روز، انسان احساس آزادی می‌کند، آزادی از بند شهوت، ستمگریها، تحقیرها، تبعیضها.

در اینجا همگان یکنواختند، توانگران آنچه را که مایه تفاخر و ناز است، دور ریخته‌اند تا عدالت را لمس کنند. انسان در اینجا نه تنها دندانِ آز به حقوق دیگران تیز نمی‌کند، حتی آزارش به موری هم نمی‌رسد و آشیانِ هیچ پرنده ای را درهم نمی‌ریزد. اینجا «حرم» است.

زادگاه رسول اللَّه، مکّه، اینجاست. جایگاه نزول وحی و

ص: ۶۵

قرآن و غار «حرا» اینجاست.

تبعیدگاه رسول گرامی و یاران وفادارش، شعب ابی طالب اینجاست، سنگریزه‌های داغ و سوزان یادآور شکنجه‌های دردناك یاران پیامبر است و خاطرات فریادهای توحیـد را در دل زنده می‌کند. شور و حماسه در زائر خانه خدا زنده می‌شود و در می‌یابد که لازمه توحید، مبارزه با همه مظاهر شرك است.

حج، نمایشی معنوی است و زبان نمایش، «حرکت» است و شخصیّتهای اصلی: ابراهیم، هاجر و ابلیس.

و صحنه‌ها: حرم، مسجد الحرام، مَسعی، عرفات، مشعر و منا.

وسمبلها: کعبه، زمزم، صفا، مروه، روز، شب، غروب، طلوع، بت و قربانی. وجامه و آرایش: احرام، حلق و تقصیر.

و نمایشگران: زائِران به حج آمده! چه سناریوی شگفت و عظیمی در این حج است و هر یک از زائران در گوشه‌ای از آن به اجرای نقش مشغولند.

ص: ۶۶

میثاق با ابراهیم

تو در امتداد کدام خط، به «کعبه» رسیده‌ای؟

دستت در دست که بوده است که اینک «حجرالأسود» را لمس می کنی؟

نام شیرین کدام محبوب، بر زبان و لبهای تو نقش بسته است، که بوسه بر حجرالأسود می‌زنی؟

تو، ای آشنای ابراهیم! ای از تبار اسماعیل و محمّد صلی الله علیه و آله! اینک در شهری گام نهاده‌ای که نفسهای پاک ابراهیم بت شکن، در فضای مسجدالحرام عطر افشانی کرده است.

میان صفا و مروه، به یاد اسماعیل و هاجر، گام می‌زنی و جوشیدن چشمه زمزم را از زیر پای اسماعیل ذبیح، یاد می کنی.

به خانه توحید که قدم می گذاری، بت‌شکنی پیامبر و علی علیه السلام را در سال «فتح مکه» مرور می کنی. و اذان بلال را بر

ص: ۶۷

بـام کعبه، طواف رسول خـدا را بر گرد این خـانه، نمـاز جمـاعت سه نفری پیامبر و علی و خـدیجه را در این مسـجد در آغاز بعثت، حمایت حمزه و ابوطالب را، از دعوت پیامبر و ندای «قولوا لا اله الا اللّه تفلحوا» را که حضرت رسول، بر فراز کوه «ابو قُبیس» سر داد و تاکنون در رواق تاریخ، طنین افکن بوده است.

اینجا مکّه است، شهری که شاهد شکنجه بلال و یاسر و سمیّه و عمّار بوده است.

محاصره اقتصادی مسلمین در «شِعب ابی طالب» همین جا بود. با این همه، آیا «مکه» جغرافی است یا تاریخ؟

این سـرزمین، بارقه‌هـای الهی «وحی» را بر دوش کشـیده است. جبرئیـل، در فراز «حرا» نخستین آیـات سوره «اقرأ ...» را بر قلب خاتم پیامبران نازل کرده است. ندای برترِ «اللّه اکبر»، بزرگی و عظمت خدا را به گوش هستی نشانده است.

حال، در کجای زمان و زمینی؟

آن روز نبرد میـان توحیـد و شـرک در همین شـهر، جـاری بود. «کلمـهٔ اللّه» با مـدد گرفتن از ذات جاودانه خـدا، پرده‌های ظلمت را می‌درید و نور یکتاپرستی را از حجاز به شرق و غرب جهان آن روز می‌افشاند.

امروز هم نبرد، سـاری و جـاری است و «ابوجهـل» های این عصـر، کمر به هـدم «امّت محمّـدی» بسـته‌اند، امتی به عظمت جهان و به گستردگی زمین، که عصاره‌ای از این

ص: ۶۸

نژادها و رنگها و زبانهای مختلف را که زیر «چتر اسلام» قرار دارند، در اینجا می‌بینی.

چرا ما، همچون بلال، سخنگوی توحید نباشیم؟

وهمچون اسماعیل، حنجره‌ای فدای رضای خدا نداشته باشیم؟! ما چشمه زمزم را در سینه داریم: «محبت اهل بیت».

کوثر همیشه فیّاض را سیراب کننده جانها داریم: «ولایت».

همین چشمه جوشان، تو را به اینجا رسانده است، تا در «حِجر اسماعیل» و کنار «مقام ابراهیم» بایستی و روی جسم و جان را به سوی «کعبه» بداری.

ص: ۶۹

بیعت با کعبه

بـا کعبه، بیعت می‌کنیم که پاسـدار حریم دین باشـیم، به آرمانهای پیامبر، وفادار بمانیم، در مسـیر پاکی و تقوا، گام برداریم، عزت و کرامـت «امّت اسـلام» را نگهبـان باشـیم، بر شـکوه و عظمت «قبله» بیفزاییم، «ولایـت» را، محـور همه حرکتهـای اجتمـاعی و سیاسـی خویش قرار دهیم، «دین مدار» و «خدا محور» باشیم و از دنیامداری و خودمحوری بپرهیزیم.

اگر این سـرزمین مقـدس را وداع می‌کنیم، همراه با آرزوی پـذیرفته شـدن حـج و قبولی طاعات و دعا برای توفیق زیارتی مجـدد، با معرفتی بیشتر و تعبدی ارزنده‌تر باشد.

بیعت با کعبه و حجر الاسود، بیعت با خداست و ... بیعت با خدا یعنی میثاق با «دین» خدا، آن هم نه تنها در زبان و لفظ

ص: ۷۰

و نگارش، بلکه در متن عمل فردی و تعهد اجتماعی.

به روزهای آخر حضور در کنار کعبه نزدیک می‌شویم.

خدا را شاکریم که به ما این موهبت را ارزانی داشت تا زائر خانه‌اش باشیم و قدم در مکان و شهری بگذاریم که محل نزول قرآن، خاستگاه نهضت اسلام، مقاومت مسلمانان موحد، بعثت و هجرت است.

در مسجدی نماز می‌خوانیم که برترین پرستشگاه روی زمین است.

گِرد کعبه‌ای طواف می‌کنیم که مطاف فرشتگان است و هزاران پیامبر و وصیّ و ولیّ خدا «بیت اللّه» را دیدار کرده و کنارش عبادت کرده‌اند.

این زیارت و عبادت، تعهداتی را بر دوش انسان می‌گذارد. زیارت کردن خانه‌ای که ابراهیم، بنیادش را بر افراشته است، رسالت دفاع از توحید و مبارزه با شرک را بر عهده ما می‌نهد. دیدار سرزمینی که مخلصان و پاکان عالم، عاشقانه زیارتش کرده‌اند، خلوص و طهارت را از زائر، توقع دارد.

فروتنی و خاکساری و کبر زدایی، از درسهای عظیم این سفر و فریضه است. این درس، از همان آغاز پوشیدن جامه احرام، در گوش دل و جان خوانده می‌شود، تا طواف و سعی و هروله وحضور در عرفات و منا و مشعر و رمی جمرات و حلق موی سر و ....

اگر لباسهای عادی نشان تشخّص است،

ص: ۷۱

اینجا دو جامه احرام، آن را از انسان می گیرد و همه مثل هم می‌شونـد. اگر «خود محوری» نشانه تکبر و خودبزرگ بینی است، اینجا خود را در «جمع» فـانی سـاختن و قطره وار به دریـا پیوسـتن و خود را ندیـدن و مطرح نکردن در کـار است و خاکی بودن و خاکی زیستن. سعی بین صفا و مروه گامی دیگر در این راه است و «هروله» تکاندن خود از غرورها و کبرهاست.

وقتی انسان خود را در دریای خلایق «گم» می کند و چون قطره‌ای به این اقیانوس می‌پیوندد، در این «خود فراموشـی» و «خدا جویی» است که هویّت بندگی خویش را می‌یابد. در آمدن از پوسته و قشـر زندگی روز مرّه، عمقِ مفهوم حیات را ترسـیم می کند. بناست که حاجی همچو ابراهیم خلیل، در اینجا بت شـکنی کند و شـیطان را رجم و سنگسار کند. امّا بت او، همان «نفس» است و شیطانش همان «خود».

وقتی حـجّ حاجی تمام است که توانسـته باشـد نفسانیّات را در «مذبح ایمان» ذبح کند و «خود» رادر قربانگاه منا، زیر پا بنهد و تیغ بر حلق «نفس امّاره» بگذارد ...

راستی ... چه تعداد از این انبوه زائران خانه خدا، به عمق معارف حج و درسـهای این سـفر شگفت، پی برده‌اند و در عالم روحی آن به سر می‌برند؟ و چه تعداد، بر خوردی سطحی و نگاههای بی‌عمق و بی‌نفوذ دارند و شکل گرایانی هستند،

ص: ۷۲

گریزان یا بی‌خبر از محتوا؟ ...

مـا اکثر الضّـجیجَ وَ اقـلّ الحَجیـج! دوبـاره به فکر «راز جاذبه» کعبه می‌افتی، و اکسـیری که خـدا در این «بیت» نهاده است و انسان را مجذوب می‌سازد.

اگر مغناطیسـی باشـد که دلهـا را «جـذب» کنـد، اگر مرکزیّتی باشـد که جهت گیریها و حرکتها را «محور» باشـد، اگر نشانه‌ای برای وحدتها و آشناییها، رمز و «کلید» باشد، همین «کعبه» است.

میلیونها دل شوریـده، هر پگاه و شامگاه، به این کانون متوجّه است. در زنـدگی و مرگ، هنگام خواب و بیـداری، در نیایش و نماز، همه جا و همیشه «کعبه» مرکزیّت این نگاه است.

اگر جانهای ما «کاه» باشد، کعبه «کهربا» ست. اگر دلهای ما رمیده باشد، قبله، عامل «انس» است، حرم ایمان است و صـحن عبودیّت و آستانه بندگی و سقف یقین و پنجره‌ای رو به بهشت و روزنه‌ای گشوده رو به خدا و سکویی برای پرواز تا به ابدیّت.

اینهاست راز و رمز قداست و جاذبه کعبه، اینهاست سرّ جذبه قبله.

مکّه، کنعانِ اهل ایمان است و کعبه، یوسفِ این دیار.

حجاز، وطن معنوی و اعتقادی هر مسلمان است و مکّه، حرا،

ص: ۷۳

کعبه و صفا «زادگاه» و «خاستگاه» باورهای مقدّس ماست.

کعبه، بوسه گاه هزاران مجنون است که در پی لیلای دیدار، رنج بادیه بر دوش کشیده و بار هجران را تحمّل کرده‌اند، تا به این «مَطاف» و «مَسعی» برسند.

«کعبه»، راهی است که گامهای پوینده صفاجویان را به مقصد معرفت وبه وطن عشق می‌رساند.

کعبه، عرش زمین است و فرش آسمان. کعبه، نگینِ حلقه چشم بصیرت است.

کعبه، مُهر صداقت آیین و سند اعتبار این مکتب است و «حجر الأسود» بر رکن این کعبه، نشان بیعت خدا با انسان است و بوسیدن و استلام و اشاره ما تجدید بیعت با خدای فطرت آفرین و فطرتِ خداباور.

کعبه، دل و جان ماست، ایمان و باور ماست، کعبه همه چیز ماست، تا هست، آیینمان پا برجاست و تا هستیم، زیارت کعبه فرض الهی بر دوش ماست.

ص: ۷۴

حج، یافتن تاریخ در جغرافی

کجای «حج» را می‌توان یافت که نشان کسی، حادثه‌ای و خاطره‌ای نداشته باشد؟ کدام عمل حج است که منقطع از ریشه‌ای در تاریخ باشد؟ بازشناسی این خاطره‌ها و یادآوری آن حادثه‌ها، هر کدام در تقویت ایمان و امیدبخشی به امّت اسلام، نقشی بسزا دارد.

زیارت حج، برداشتن گام بلندی است برفراز چندین هزار سال و شنیدن تاریخ زمان ابراهیم خلیل علیه السلام در امروز، و دیدن آثار هزاره‌های پیاپی ایمان و اعتقاد و عشق و ایثار.

اگر گروهی به استخوانهای پوسیده نیاکان و ستونهای برافراشته کاخها می‌بالند و افتخار می‌کنند، امّت ابراهیمی، به یادگارهای بازمانده از عقیده و برخاسته از ایمان و نشأت گرفته از «وحی» می‌بالند و به بنای مقدّسی افتخار می‌کنند که بانی آن ابراهیم است و کمک کار او اسماعیل، که هر دو از

ص: ۷۵

انبیای بزرگند و شالوده این معبد، براساس عشق به خدا و یکتاپرستی است.

این رنگ خلوص و نشان تقواست که در میان آن همه آثار رنگارنگ و ثابت و متغیّرهای گوناگون قدیم و جدید، ماندگار شده است.

حج، تنها یادآور تاریخ اسلام و حتی تاریخ ابراهیم خلیل علیه السلام نیست، بلکه با تاریخ و سرگذشتِ همه انبیای توحیدی و کلّ بشریّت، گره خورده است.

حج، یافتن تاریخ در جغرافی است.

حج، تاریخ مجسّم و عینیّت یافته است. حج، تجسّم تاریخ توحید است.

زیارت این میعادگاه، مروری است بر یک تاریخ کهن و سرشار از معرفت و فرهنگ وتعالیم. لیکن این مرور تاریخی و این دیدار پر بار، برای کسی سودمندتر است که با جزئیات تاریخ و حوادث و خاطراتِ نهفته در سنگ سنگ این شهر و گوشه گوشه این منطقه، آشنا باشد. آنچه شوق آفرین و شورافزاست و احساس لطیف و روحانی زائر را بر می‌انگیزد، و او را در عالمی سرشار از نور فرو می‌برد، دانستن خاطره‌ها و رخدادهاست. در این صورت، زائر آنچه را قبلًا «شنیده» بوده، اینک می‌بیند وآنچه را آموخته بوده، امروز، عیاناً با آن رو به رو می‌شود و دانسته هایش «از علم به عین و از گوش به آغوش» می‌آید.

ص: ۷۶

مسلمان زائر، به آیینی معتقد است که نخستین وحی آیات قرآن، در غار حرای همین شهر، بر جان پیامبر نازل شده است.

به پیامبری ایمان دارد که فرزند همین شهر و زاده همین دیار است و دوران چهل سال زندگی پاک و دور از شرک خویش را در دشت ودره و کوه و کمر همین منطقه سپری کرده است.

به قرآنی باور دارد که نزول تدریجی آیاتش در همین شهر بوده و عناد مشرکان قریش و ایمان خالصانِ صحابه، در همین شهر بروز می‌کرده است.

برده داران کافر و ربا خواران خون آشام و سران قبایل، در همین جا به مخالفت با پیامبر برخاستند. جوانان پاکدل، پیروان روشن ضمیر، بلال‌ها، مصعب‌ها، عمارها، یاسرها و سمیّه‌ها در همین شهر، سخت‌ترین شکنجه‌ها را تحمل کرده‌اند.

یادآوری این صحنه‌های تاریخی در فرصتِ حج، سازنده‌تر و لذت بخش‌تر است و معنایی دیگر و طعمی شیرین‌تر در ذائقه زائر دارد.

ص: ۷۷

معرفت، درسی دیگر

در این سفر، گروههایی متفاوت، رنگارنگ، با لهجه‌های گوناگون از اینجا و آنجا، دور و نزدیک را می‌بینی. کسانی را که قبلًا ندیده بودی و نمی‌شناختی. چهره‌ها و فرهنگهایی که برایت ناشناخته بود.

ایمانی که جوشش آن را در دل این همه مسلمان از خاور تا باختر عالم پهناور، لمس نکرده بودی. می‌آیند و می‌روند، می‌جوشند و می‌گویند و می‌نالند. محشری از ملتهاست. صحنه، یادآور قیامتِ کبری است. در اطراف کعبه، در بین صفا و مروه، در ارتفاعات کوه حرا و کوه ثور، در پهندشت عرفات و در وادی مشعر و منا، این همه جمعیت ...

چه می‌گویند و چه می‌خواهند؟

خدایا ... با اینها چه کرده‌ای که عاشقانه به این دیار آمده‌اند؟ عشق چیست؟ بندگی کدام است؟ راز و رمز جاذبه

ص: ۷۸

حج در کجاست؟ حج چیست؟ «بنده» کیست و «آزاد» کدام؟

این همه چشم گریان و دل امیدوار، به درگاه خدا آمده‌اند.

این همه زائر، بر گِرد خانه خدا و یادگار ابراهیم خلیل می‌چرخند.

ای ابراهیم! تو کیستی و چه کرده‌ای و اسماعیل و هاجرت که بودند و چه کردند؟

زمزم و صفا و مروه، یادگار آن عشق زلال و عبودیّت ناب است.

اینجا، گردنها همه در پیشگاه خدا کج است و سرها بر سجده و چشمها پر اشگ و دستها به نیایش باز.

«منا»، حال و هوای دیگری دارد و «عرفات»، رمز و رازی دیگر.

«طواف» خود دریایی از معرفت و عشق و شیفتگی و جذبه است.

سنگهای روی هم قرار گرفته «کعبه»، تاریخ مجسّم توحید است. و «حجرالأسود»، نشان پیمان خدا با بندگان.

تو از کجا آمده‌ای؟ و به کجا آمده‌ای؟ چه کسی تو را آورده و وسیله پذیرایی در این ضیافت معنوی چیست و رهاورد عرفانی تو و سوغات معنوی زائر این دیار چیست؟

اینجا مفهوم «حیات» را، راز «زندگی» را، شکوهِ اسلام

ص: ۷۹

را، مفهوم عبودیّت را، بیشتر و بهتر درک می کنی. اینجا سرزمین «معرفت و شناخت» است.

این نیز، درسی از این سفر است.

تأثیر پذیری زائران ما از «حج» متفاوت است.

گـاهی آنچه در ظـاهر دیـده می‌شود، مثـل اشتیـاق به خریـد، توجّه به نوع خوراك یـا برخی عملکردهـای قشـری گری در اعمـال و مناسک، سبب می‌شود که از جلوه‌های درونی این سفر غافل شویم و از هم ولایتیهای خویش گله‌مند باشیم.

ولی ... آن چه به صورت یـک جریـان معنوی و مـداوم، در روح و جانِ بخش عمـده‌ای از زائران رسوب می کنـد، ناپیـداست. همان گونه که گیاه، بتدریـج رشـد می کند و همان طور که نهال، کم‌کم ریشه می‌دواند و قوی می‌شود و شاخ و برگ پیدا می کند و میوه می‌دهـد، «حـج» نیز چنین است. مثـل نم‌نم باران، زمین تشـنه روح را سـیراب می کنـد و همچون تابش خورشـید، حرارتِ ایمان را تا اعماق جانها نفوذ می‌دهد و آفتهای شک و دودلی و وسوسه را می‌زداید.

جوانه‌ای که امروز، بر شاخه وجود یک «زائر» رشد می کند، فردایی نه چندان دیر، میوه خواهد داد.

آنچه را به عنوان یک «انقلاب روحی» و «تحول ایمانی» در همینجا پیش می‌آید نیز، نباید فراموش گردد.

آنکه در «حجراسماعیل»، عاجزانه خود را به دیوار کعبه می‌آویزد و چهره بر این سنگهای مقدس و متبرّک

ص: ۸۰

می گذارد، بی‌شک برای روزهای آینده‌اش ذخیره سازی می کند. آنکه با اشتیاق و عشق، بر «حجرالأسود» بوسه می‌زند، پیوند خویش را با «صراط خدا» محکم می کند. آنکه شبهای حرم الهی را که غرق در نور است، درک می کند و در فضای آکنده از «سبحان اللّه» و «اللّه اکبر»، تنفس می کند، بخواهد یا نخواهد، فطرت خداجوی خویش را از آفات و انحرافات بیمه می کند.

چه بسیار اراده‌ها و آهنگهای قوی و تصمیم‌های جدی بر «پاک ماندن» و «مسلمان زیستن»، که زاییده همین مشاعر و مناسک و مواقف کریمه است.

آنچه در روایات، از تأثیر پذیری زائر از این مناسک به عنوان «نور حج» یاد شده، حقیقتی انکارناپذیر است.

حاجی، نورانی می‌شود. نه شفافیّت چهره و پوست، بلکه آن تلألؤ روحی و درخشندگی معنوی که در دل و جان خویش حس می کند. چشمه‌ای از صفا و یقین در جانش می‌جوشد.

امّا نباید زلال این چشمه را بیالاید.

بسیاری از زندگیهای آلوده به گناه، در سایه اقدام به این سفر معنوی، در مسیر طهارت و پاکی جریان می‌یابد. پس نباید تنها برخی رفتارهای سبک و نامطلوب بعضی از زائران را دید و از «روند سازندگی» در اعمال حج، ناامید شد.

آن جلوه‌های روشن و شاخصه‌های تابنده، کمتر به چشم می‌آید و برعکس، ناخوشایندیها و زشتیها، خود را

ص: ۸۱

زود نشان می‌دهـد. علی‌رغم همه کاستیهایی که در برنامه ریزی و بهره‌وری و بهره گیری از انسانها و امکانات وجود دارد، حج منشأ دگرگونیهـای عظیم و عمیقی در روح و فکر زائران است، بویژه آنـان که نخستین بـار به این سـفر می‌آینـد، و بخصوص آنـان که با ذهنی بازتر و انگیزه‌هایی آگاهانه‌تر به حج می‌آیند و در باره آن می‌اندیشند و می‌خوانند و بحث می‌کنند.

حج، آموزش خودشناسی و راه‌شناسی است. ولی ...

می‌تواند بهتر از این هم باشد و بیش از این هم تحوّل بیافریند.

ص: ۸۲

عرفات، خلوت با خویش

از عصر روز هشتم ذی‌حجّه، حرکت به سوی «عرفات» آغاز می‌شود. بعضی هم صبحدم روز نهم حرکت می‌کنند تا پیش از ظهر در آنجا باشند و «وقوف به عرفات» را درک کنند.

گام نهادن در عرفات، انسان را وارد دنیای جدیدی می‌کند، سرشار از معنویت و خاطره. ستون سفید رنگی که بالای «جبل‌الرّحمه» دیده می‌شود، نشانی از این کوه مقدّس است که سیدالشهدا علیه السلام روزی در دامنه آن کوه رحمت و مغفرت، «دعای عرفه» می‌خواند و می‌گریست. گام زدن در صحرای عرفات، زائر را بی‌اختیار به یاد مولایش حضرت مهدی علیه السلام می‌اندازد و چشم می‌دوزد تا بلکه از آن یوسف زهرا نشانی بیابد.

آنچه به عنوان عمل واجب در این صحرا لازم است،

ص: ۸۳

صِرف وقوف و درنگ است و اگر با عبادت و دعا بگذرد، چه بهتر. مسجد بزرگ «نَمِره» به وسعت ۱۴۰۰ متر مربع در یک سمت عرفات، دهها هزار حاجی را در خود جای می‌دهد.

بالای جبل‌الرحمه، غلغه جمعیت است. عدّه‌ای به تضرّع و دعا مشغول می‌شوند، عده‌ای هم به تماشا و گرفتن عکس یادگاری. به نقلی، آدم و حوّا در همین عرفات، یکدیگر را شناختند، یا به خطای خویش اعتراف کردند.

در ایام حج، در همین صحرای عرفانی، مراسم برائت از مشرکین اجرا می‌شود. به هرحال، وقوف در عرفات، فرصتی برای پرداختن به خدا و خلوت با خویش و طلب رحمت از خداست. خواندن دعای عرفه نیز، یکی از برنامه‌های این عصرِ دل‌انگیز و عرفانی است.

امّا نگاهی به مضامین این دعای عزیز و عمیق:

گرچه دریا را نمی‌توان در انگشتانه گنجاند و مضامین بلند و عمیق دعای امام حسین علیه السلام در عرفه را هم نمی‌توان در چند سطر، تبیین کرد، لیکن آشنایی اجمالی با آن مفاهیم ژرف و عارفانه، برای دعا کننده مفید است.

روز عرفه، روز رحمت عام‌الهی است. سرزمین عرفات هم، جلوه‌گاه مغفرت و آمرزش پروردگار است. حسین بن علی علیه السلام هم، این دعای شریف را در پای «جبل‌الرحمه»، در همین صحرای رحمت خیز خوانده است. مهمانان خانه خدا هم، با «وقوف در عرفات»، خود را در معرض تابش مغفرت

ص: ۸۴

و بارش رحمت الهی قرار می‌دهند.

دلهایی که می‌لرزد، چشمهایی که می‌گرید، بغضهایی که می‌ترکد، دستهای پرنیازی که به آستان خدا بلند می‌شود، چهره‌های خیس از اشک، که بر خاک عرفات قرار می‌گیرد، همه و همه نازل کننده رحمت الهی است.

در دعای عرفه، ابتدا اوصاف پروردگار مطرح می‌گردد و نعمتهای فراوان الهی در خلقت انسان و موهبتهایی که در جسم و جان و درون و برون به او عطا کرده، یاد می‌شود.

توجه به نعمتها، زمینه‌ساز شکر است و غفلت از الطاف الهی، موجب ناسپاسی و عصیان. از این رو، عجز انسان از ادای شکر نعمتهای بی‌پایان الهی، زمینه‌ساز انابتِ انسان و خضوع و خشوع او به درگاه الهی است.

در فرازی دیگر، «ذکر»، «خشیت»، «تسلیم»، «رضا» و «حمد» یاد می‌شود، و باز هم تکرار یاد کرد نعمتهای پیدا و پنهان خدا و باز هم درخواست عافیت، توفیق، ایمنی، عظمت، آبرومندی، وسعت رزق، توکل و تسلیم، دینداری و رضامندی. در دعای عرفه، نیایشگر با خداوند عاشقانه حرف می‌زند، خاشعانه صدایش می‌کند، خود را در دامن رحمت الهی می‌افکند، به سایه غفران خدا پناه می‌برد، تنها و تنها از خدا نصرت و کفایت و حاجت و آمرزش می‌طلبد، تنها درِ خدا را به روی خود باز می‌بیند.

در بخشی از دعا، یادی از کرامتها و الطاف خداوند به

ص: ۸۵

اولیـاء و پیامبران است، آنچه در باره یوسف و یعقوب و ابراهیم و اسـماعیل و یونس انجام داد و یاد مرحمتهای الهی، ترجیع بنـد این دعاست، اینکه او درمانده‌ها را پناه است و گرسـنگان و تشنگان و برهنگان را کفایت می‌کند، مونس تنهایی‌ها و یاور مظلومان است و در فصل بلنـدی یاد کرد موهبتها و رحمت‌های خاص خـدا با بنده دعا خوان است و قصور و تقصـیرهای بنده در پیشـگاه خدا ... و اینکه خدا چه قدر خوب و مهربان است، و ما چه قدر جفاکار و بی‌اعتنا.

مقـایسه میـان نعمت خـدا و کفران بنـده، یـاری پروردگـار و غفلت مـا، از او وفا از ما جفاء از او پرده‌پوشـی و از ما پرده‌دری و ... از زیباترین فصلهای دعاست.

در این دعا، بنده مضـطر و مسـکین به پیشـگاه خدا می‌نالد و او را به پیامبر و آل او و به همه مقدّسات و اولیاء و شـفعاء قسم می‌دهد که در عصر عرفه، او را از رحمت خویش محروم نسازد.

اعتراف به گنـاه و امیـد عفو! یـاد نعمتها و قصور از شـکر، و ... اینکه سیدالشـهدا، با چشـمانی اشـکبار و حالتی متضـرّعانه این دعا را می‌خواند و آن قدر «یارب، یارب» می‌گفت و می‌گریست، که صدای گریه‌اش، اطرافیان را هم منقلب می‌ساخت.

صحرای عرفه، هنوز هم زمزمه‌های حسین علیه السلام را در خود دارد.

ص: ۸۶

دریایی از بندگانِ معصیتکار، به امید «عفو» به اینجا آمده‌اند. خداوند وعده آمرزش داده است و هیچ کس را هم از مغفرت و آمرزش، مأیوس نساخته است.

باید دست نیاز و چشم امید به او دوخت. اگر اینجا بخشوده نشویم، پس کی و کجا؟ ... وعده خداوند دروغ و خلاف نیست. حالت روحی و التماس و نیایش ماست که رحمت را بر خطاکاران پشیمان و توبه کنندگانِ خاشع و گریان، نازل می‌کند. باید در «آینه رحمت» الهی نگریست و به غفران او امید داشت، تو اینجا برای همین حضور یافته‌ای.

گاهی که تنهایی، آینه را برمی‌داری و به چهره خویش می‌نگری، تا نیک و بد و زشت و زیبای آن را ببینی. شاید در حضور جمع، شرم کنی. ولی در تنهایی، خجالت و شرمی نیست، چون نگاهی و مراقبتی نیست.

«محاسبه» و «مراقبه» هم یک آینه است، امّا پیش چهره جانت، در برابر روحت.

و ... شاید در حضور جمع نتوانی از خود حساب بکشی.

اینجا هم، خلوت و تنهایی چاره‌ساز است. وقوف عرفه و شب مشعر فرصت این خلوت است. صحرای منا نیز فرصتی دیگر.

وقتی که دوستان به «رمی جمرات» رفته‌اند، وقتی که از رمی برگشته و گوشه‌ای به استراحت پرداخته‌ای، فرصتی است تا «دفتر دل» را بگشایی و «کتاب‌عمل» را بازخوانی

ص: ۸۷

کنی، شاید سر و صداها و رفت و آمدها مانع باشد. ولی باید «تنهایی در جمع» را تمرین کنی و «خلوت در ازدحام» را، و «سکوت در هیاهو» را.

اینجا چه می‌کنی و به کجا آمده‌ای؟ با کدام دعوت به این دیار، پا گذاشته‌ای؟ رهتوشه‌ات در آمدن چه بود؟ روزی که باز خواهی گشت، و این دیار را ترک خواهی کرد- شاید برای همیشه- با خود چه می‌بری؟

وقتی آمدی، چگونه بودی و اینک که می‌روی، چگونه‌ای؟ کدام تغییر حالت را در خویش می‌یابی؟

کسی نیست که بشنود.

خودت هستی و خودت و خدایت. با خود صمیمی باش، یک رو و خودمانی و بی‌پرده.

کمی در کوچه پس کوچه‌های روحت بگرد. لحظاتی «کارنامه» خویش را مرور کن. چه می‌بینی؟ نقاط روشن آن بیشتر است، یا نقاط تیره‌اش؟

بنا بود که روز عرفه، در «عرفات» آمرزیده شوی. آن اشکها و ناله‌ها چه شد و کجا رفت؟ تنها برای آن «نیمروز سبز دعایی» نبود، و فقط قرار نبود که آن اشکها و گریه‌ها در دامنه «جبل‌الرّحمه» جا بماند و بیایی! قرار هم نیست که «تأملات منا» را، صفای روشن «ایام تشریق» را، زلال نیایش در «مسجدالحرام» را، و شور و حال کنار کعبه و مقام ابراهیم را اینجا جا بگذاری و تهیدست به ایران برگردی.

ص: ۸۸

چمدانهایت را پر از اجناس سوغاتی نکن.

آنها را به این و آن خواهی داد و ساکهایت دوباره خالی خواهد شد.

برای خودت چه می‌بری؟ آری ... برای خودت چه سوغات فراهم کرده‌ای؟

آنچه که به دیگران دادنی نیست، آنچه در ساک و کیف نمی‌گنجد، آنچه پایان نمی‌یابد، آنچه که بستگان و فامیل، شاید نفهمند چیست، چون در دل و جان است، نه در کیف و چمدان.

باری، آینه‌بردار. کمی به خودت نگاه کن، در خلوت خویش، با خودت صمیمی باش، بدون تظاهر و خودنمایی و ظاهر سازی، بی‌تعارف و مجامله.

کیستی، در کجایی، چیستی؟ منا، جایگاه مناسبِ «خلوت با خویش» است.

می‌گویی نه؟ به اطراف بنگر، کمی از غوغای ماشینها و ازدحام جمعیت فاصله‌بگیر، به کناره‌ها، به جاهای خلوت‌تر برو، کم نیستند کسانی که در خود، غرقند. می‌اندیشند، می‌گریند، می‌نالند، با گردنی کج و چشمانی اشکبار همراه با استغفار.

جدا از خنده‌ها و حرفها، تنها در جمع، در خلوتی آمیخته به خشوع و دعا.

آسمان آنها به زمین نزدیک است.

ص: ۸۹

آسمانِ چشمشان هم بارانی است و هوای دلشان ابری.

از خود دوباره بپرس: اینجا کجاست و من کیستم و چیستم؟

کوچ نزدیک است و سفر، رو به پایان. کارم چیست؟

بارم چیست؟

عرفات و مشعر و منا، سرزمین «خلوت با خویش» است و «هم صحبتی با خدا».

دستی به دعا اگر اینجا هم «دست نیاز» به درگاه «خدای بی‌نیاز» نگشاییم، پس کی و کجا؟

اگر امروز هم «حال دعا» پیدا نکنیم، پس کجا و چگونه؟

اینجا سرزمین عبودیت و عرفان و بندگی است، پیامبران و اولیای خدا در این سرزمین، دست تضرّع به درگاه آفریدگار برآورده، او را ستوده، با اشک و آه و ناله، به «دعا» و «نماز» پرداخته‌اند.

خدا را باید خواند، از او باید حاجت خواست، با او باید با زبان حال و قال، با چشم و دلِ امیدوار، با قلبی میانِ بیم و امید و خوف و رجاء، سخن گفت:

پروردگار، ناله و استغاثه بنده‌اش را دوست می‌دارد.

دعاو نماز، عامل تقرّب به خداست و برعکس، غرور و سرکشی و خود بزرگ بینی و تکبّر، سبب دوری از ساحت

ص: ۹۰

عزّ و درگاه کبریایی اوست.

کدام بنده، صمیمانه و از عمق دل و ژرفای جان خدا را صدا زد و جواب نشنید؟! وعده خدا راست است که فرمود:

«ادْعُونی اسْتَجِبْ لَکُمْ» (۱)

مرا بخوانید، تا جوابتان دهم ...

امّا آیا براستی ما او را از دل و جان می‌خوانیم، یا تنها بظاهر و بر سر زبان؟

دل اگر بشکند، حالت پشیمانی و اضطراب درونی اگر پیش آید، اشک ندامت اگر در چشمها حلقه زند، آنجاست که دریای رحمت و غفاریت خدا هم به جوش می‌آید و انسان از فیض الهی برخوردار می گردد. باید «خواستن»، جدّی باشد. باید «نیّت» را خالص کرد. باید «امید» را تنها به او داشت.

اینجاست که دعا کارساز می گردد و سکویی برای اوجگیری روح و پرواز جان می‌شود.

در سایه «دعا»، دل آرام می گیرد و درون مصفّا می‌شود و پرده‌های کدورت و تیرگی کنار می‌رود و قلب انسان، آیینه‌ای «خدانما» می گردد.

قرآن کریم می‌فرماید: «و اذا سئلک عبادی عنّی ...» ای رسول من! هرگاه بندگانم درباره من از تو سؤال کردند، بگو تا بدانند که من نزدیکم، هر که مرا بخواند، پاسخ می‌دهم، پس

۱- غافر، آیه ۶۰.

ص: ۹۱

مرا بخوانند و به من ایمان و باور داشته باشند تا به رحمت الهی برسند.

دوست، نزدیک‌ از من به من است این عجب‌تر که من از وی دورم

میان ما و خـدا مسافتی نیست، بایـد با «گامِ دل» رفت، تا به «کامِ دل» رسـید و دریافت که: «از رگ‌ گردن بود نزدیک‌تر با ما، خـدا»

الهی ... دستمان گیر و دعایمان بپذیر ...

ص: ۹۲

ما خود را گم کرده‌ایم

گاهی کسانی در عرفات، گم می‌شوند.

گمشده، تنها کسی نیست که چادر و کاروان خود را در «عرفات» و «منا» گم می‌کند. این گمشدگی، هم زود تشخیص داده می‌شود، هم زود، گمشده به جمع همسفران می‌پیوندد. امّا ... ما در خویشتن گمیم.

نمی‌دانیم در کجاییم، از کجاییم، به کجای می‌رویم؟ به قول مولانا:

روزها فکر من این است و همه شب سخنم که چرا غافل از احوال دل خویشتنم

از کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود؟ به کجا می‌روم آخر، ننمایی وطنم

مرغ باغ ملکوتم، نیم از عالم خاک چند روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم

ص: ۹۳

مگر «روز مرّگی» می گذارد که از محیط اطراف، سری به «جهان درون» بزنیم و پنجره دل خویش را به آفاق معنویت بگشاییم؟ اینکه همه را بشناسیم ولی «خودشناسی» مان ضعیف باشد، اینکه به همه نشانی بدهیم ولی جایگاه و «منزل» و «مقصد» خویش را ندانیم، اینکه دست دیگران را گرفته به کاروانشان برسانیم، اما دست خودمان به جایی بند نباشد، اینکه چهره همه را، چه زشت و چه زیبا، چه آشنا و چه غریبه، بشناسیم، اما ندانیم که چهره خودمان به چه می‌ماند، اینکه کارهای نیک و بد دیگران را ارزیابی کنیم، ولی از «بازشناسی» اعمال خویش غافل باشیم، اینها همه ... اگر نشانِ «خود گم کردن» نیست، پس چیست؟

ما امروز، درجایی نفس می کشیم که هزاران صدّیق و شهید و انبیا و اولیا، در فضای آن نفس کشیده‌اند. در وادی و بیابانی قدم می‌زنیم که امامان معصوم و حجّت‌های الهی گام در آن نهاده‌اند.

اینک، ما در جایی حضور داریم، که جان هستی و روح عالم، حضرت مهدی علیه السلام همه ساله در این ایّام، در اینجا حضور می یابد.

ای چشمها! گریان باشید. ای گوشها! زمزمه‌های عاشقانه را بشنوید. ای دلها! به رحمت الهی امیدوار باشید.

اینجا «عرفات» است، «مشعر» است، «منا» است،

ص: ۹۴

قربانگـاه اسـماعیل خلیل است، صـفا و مروه هاجر است، ما مهمان خـداییم. آیا میزبان را می‌شناسـیم؟ نه امروز، که یک عمر، بر سـر سفره نعمت الهی نشسـته‌ایم. خدایا ... ما را ببخش، اگر سـرگران و سـرگردان و نافرمانیم. خدایا ما هنوز «خود» را نشـناخته‌ایم، تو را چگونه بشناسیم؟

اینجا، باید «صـفحه دل» را مطالعه کرد، «کتاب روح» را باید گشود، «صدای غیب» را باید شنید، اگر این روزها و ساعتهای نورانی و لبریز از نور و حضور بگـذرد، دیگر کجـا و به چه قیمتی و چه زمـانی، آنها را به دست خواهیم آورد؟ ... راستی که چه قـدر غافلیم! در این شهر و در این دشت و در این روز، ما «خود» را گم کرده‌ایم.

الها ... جرعه‌ای «معرفت» در کام جانمان بریز. که اگر چنین کنی، دریایی از «نور» خواهیم شد. خدایا ... خود را به ما بنمایان.

ص: ۹۵

مشعر، وادی شعور

عرفات را پشت سر می‌گذاری و پس از غروب آفتاب، از این سرزمین کوچ می‌کنی تا به «مشعر» برسی. بستری از انسان‌های سفیدپوش، با دلهایی روشن، این مسیر را طی می‌کنند تا شب را در مشعر بگذرانند.

آنجا وادی عرفان بود و اینجا موقف شعور است. از گذرگاه دلِ آگاه و عارف، می‌توان به «عقلِ معرفت‌آموز» و «عرفان عملی» رسید. عرفان، پشتوانه وقوفی شاعرانه و برخوردار از شعور است. آنکه در «عرفات» خود و خدای خود را نشناخته باشد، چگونه می‌تواند در مشعر، به ذخیره‌های شعور باطنی دست یابد و قربِ خدا را در این وادیِ عرفان‌خیز درک کند؟

در شب مشعر، تا سحرگاهش کرامت و رحمت الهی همچو باران می‌بارد و تو باید جام جان را در زیر بارشِ

ص: ۹۶

بی‌وقفه رحمت قرار دهی تا از «حیات دل» و «صفای جان» لبریز گردی.

شب مشعر، شب یقین و تجلّی باور و تمرین تعبّد است، بر خاک خفتن و بر خاک زیستن و «خاکی بودن» را تمرین می‌کنی تا در روزهای دیگر هم از بندِ «تن» و دام «نفس» رها شوی. دست پرنیازت را بگشای. نغمه‌ای، ناله‌ای، یا ربّی، گریه و اشکی، حال و صفایی، تضرّع و انابتی ... هیهات که دیگر چنین شبی را شاهد باشی! خوشا آنان که با خطّی از اشک، خطّ بطلان بر لوح گناهان می‌کشند.

اگر در این دشتها به عرفان و شعور نرسیم، پس دیگر کی و کجا؟ همین امشب باید برای فردا که «قربانگاه» در پیش است، توشه برگرفت. فردا، عید خون، عید قربان است. باید برای قربانی کردن «نفس» خویش با تیغ خلوص و تعبّد، آماده بود ... در آسمان پر ستاره مشعر، بهتر می‌توان پیام حج را دریافت و با ستاره‌ها نجوا کرد.

صبح آن شب، هنگام طلوع خورشید، آن همه جمعیت از مشعر رو به «منا» حرکت می‌کنند تا عید قربان را آنجا برگزار کنند. سرزمین قربانی و عبادت و هجوم به نمادهای شیطان و زدودن آثار تعلّق و وابستگی.

منا سرزمینی‌است به طول چند کیلومتر که میان دو رشته کوه قرار دارد. سرزمین مقدّسی که انبیای الهی و رسول خدا و امامان شیعه و بزرگان و صالحان در آن وقوف کرده، خدا را

ص: ۹۷

عبادت کرده و به درگاهش اشک ریخته‌اند.

روز دهم تـا دوازدهم ذی حجّه، رمی جمرات و قربـانی و حلق و ... انجام می‌گیرد، باز هم حاجی به مکّه می‌رود تا دیگر بار، طواف و سعی و نماز طواف به جا آرد و حج خویش را تکمیل کند.

در این وقوف و اعمال، بسیار درسها و نکته‌هاست که حیف است از کنار آنها به سادگی و غفلت بگذریم. حوصله خواهید کرد، تا کمی با اسرار و معارف حج و مناسک ابراهیمی آن بیشتر آشنا شویم.

ص: ۹۸

در پی رهاوردها

نه تنها «حج»، بلکه همه عباداتی که خداوند واجب کرده، هدف‌دار و حکیمانه است. او که خدای بی‌نیاز است، از عبادت بندگان سودی نمی‌برد و از حج زائران، منفعتی به خدا نمی‌رسد، بلکه هرچه هست، به زائر بر می‌گردد و اگر سودی است، نصیب حجاج می‌گردد.

این، نخستین نکته آموختنی است، که «ماییم که از حج بهره می‌بریم». بنابراین، فلسفه فریضه حج را نیز باید در منافعی دانست که به حاجیان برمی‌گردد، چه فردی، چه اجتماعی، چه معنوی، چه اقتصادی، چه فرهنگی و چه سیاسی.

قرآن که حکم وجوب حج را بیان می‌کند، به بی‌نیازی خداوند اشاره دارد، نه فقط از حج و عبادات ما، نه تنها از پرستش مسلمانان، بلکه بی‌نیازی از همه جهانیان:

ص: ۹۹

«وللّه علی الناسِ حِجُّ البیتِ مَنِ استطاعَ الیه سَبیلًا، وَمَن کَفَرَ فانَّ اللّه غنیٌّ عنِ العالمین». (۱)

پس حج، برای منفعت خلق است، نه خالق اگر به آن بپردازیم، ما خود سود می‌بریم، نه خدا. و اگر سستی و اعراض کنیم، ما زیان می‌بینیم و به خدا ضرری نمی‌رسد.

گر جمله کائنات، کافر گردند بر دامن کبریاش ننشیند گرد

سفر حج، گشودن بند «عادت»، از پای «روز مرّگی» است. حج، چشیدن آب، از چشمه حیات و پرواز به آنجاست که دلها به عشقش می‌تپد. رفتن از صراطی لغزنده است و حساس، امّا فرجامی نیک دارد. حج، سفر است، اما سفری به سوی نبض ایمان و مهد قرآن و مهبط وحی. سفر از «خود» به سوی «خدا». هم آگاهی بخش و وحدت آفرین است، هم دشمن شکن و دوست نواز.

باید مراقب بود این سفر عظیم الهی و معنوی، که سرشار از رمز و راز و حکمت و فلسفه است و یادگار انبیای سَلَف و دیدار از بنایی که ابراهیم ساخته و محمد پرداخته است، تبدیل به سفری بی‌محتوا و کم ثمر نشود. و این بسی جای دریغ است، رنج بادیه دیدن و سختی سفر به جان خریدن و بهره‌ای درخور، نبردن و تغییری رو به کمال، نیافتن.

۱- انفال، آیه ۹۷.

ص: ۱۰۰

در حدیث است که: در آخر الزمان، مسافرت و بیرون رفتن مردم برای حج، به چهار قسم، تقسیم می‌شود:

حکمرانان، برای تفریح و گردش، ثروتمندان، برای تجارت و داد و ستد، فقرا، برای گدایی، و .. قاریان، برای سُمعه و ریا: «سلاطینُهُم لِلنُزهَةِ و اغنیاءُ هُم لِلتّجارهٔ وَفقرائُهم لِلمسألهٔ و قُرّاءُ هم لِلّسُمعهٔ». (۱)

دریغ است که این سفر، به هدفهای دنیایی و محاسبات سود پرستانه اختصاص یابد و از بعد عرفانی و شور عاشقانه تهی گردد، چرا که «مکه»، ضیافتگاه ملکوتی و معنوی خداست و حاجی، مهمان پروردگار است و پذیرایی خدا، جز با رحمت و مغفرت نخواهد بود، لیکن باید استعداد و زمینه بهره وری از این خوان گسترده و ضیافت روحی را داشته باشیم. والّا ... «گرگدا کاهل بود، تقصیر صاحبخانه چیست؟» جز بهره‌های معنوی، امّت ابراهیمی نیز به صورت جمعی باید از این «تجمّع سالانه» بهره ببرند.

«وحدت» یکی از این منافع است، «بررسی مشکلات مسلمانان» سود دیگر این زیارت است، تربیت اسلامی و رسوخ عقاید دینی در دل و جان زائر، بهره دیگری است که در آن نهفته است. یادآوری تاریخ کهن و دیرپای ادیان

۱- محجّهٔ البیضاء، ج ۲ ص ۱۸۹.

ص: ۱۰۱

توحیـدی و رنجهای خداپرسـتان پیشـین نیز، فایـده دیگر حج است. آشـنایی با امتها و ملّتها و فرهنگهای مختلف، ره‌آوردی دیگر از انجام این مناسک است. رسیدن به خلوص در عبادت و اخلاص در عمل، ثمره دیگر اعمال حج است.

یادآوری قیامت و حشر و نشر و عرصات و رستاخیز، بهره‌ای دیگر.

بجز منـافع اقتصـادی که در کـل، برای کشورهـای اسـلامی درپی دارد، ارتباطهـا، تبادل فرهنگی پیش می‌آورد و زمینه تشـکّل «امت واحده» را فراهم‌تر می‌سازد.

درنگ و تأمّل، روی لحظه لحظه این سفر و تک تک این اعمال، بسیار آموزنده است. نه فلسفه بافتن، بلکه رمز و راز یافتن است که در «قرآن» و «حـدیث» به آنهـا اشـاره شـده است. این سـخن، رشـته‌ای دراز و دامنه‌ای گسترده دارد. مقـال را در این مجـال، بـا ذکر حدیثی از امام رضا علیه السلام به پایان می‌بریم، تا باز هم به بازشناسی رمز و راز حج بپردازیم.

حضرت رضا علیه السلام فرمود:

«همانا مردم مأمور به ادای حج شده‌اند، تا به مهمانی خداوند وارد شوند و از درگاهش نعمت افزون تربطلبند.

حـج، برای آن است که «بنـده»، از خطاهـایی که مرتکب شـده، به درآیـد، از بـدیهای خـویش، تـوبه کنـد و برای آینـده، کـار را از سرگیرد ... و تا در تجمّع هایی که از مردم اطراف پدید می‌آید، مشکلات و نیازهایشان برطرف شود، بعلاوه

ص: ۱۰۲

فراگیری دین و تفقّه در مکتب و نقل اخبار و سخنان ائمه اهل بیت به مناطق و آفاق دیگر، از اهـداف و حکمتهای دیگر حج اسـت ...» (۱)

۱- وسائل الشیعه، ج ۸ ص ۸.

ص: ۱۰۳

پیوند حج و رهبری

امام باقر علیه السلام فرمود:

«تمامُ الحجِّ لِقاءُ الامام» تمامیّت حج، دیدار با امام است.

زیاد گفته و خوانده و شـنیده‌ایم که حج، یک «کنگره عظیم سالانه» است که با شرکت انبوهی عظیم از مسلمانان سراسر جهان، همه ساله در خاستگاه اسلام، برپا می‌شود.

ولی، آیـا این تجمع و کنگره، بـدون هـدایت و رهبری و خـط دهی و سازمان، به اهـداف مورد نظر می‌رسـد؟ هرگز! نقش رهبری و ولایت در حج، هماهنگ کننده تلاشـها و همسو کننده برنامه هاست و بی آن، نیروها هدر رفته و فرصت حج، با کمترین بهره سپری می‌شود. اعمال ولایت از یک سو، و حالت تعبّد و پذیرش از سوی دیگر، به فلسفه اجتماعی و سیاسی حج، جهت و معنی می‌دهد.

ص: ۱۰۴

حضرت امام قدس سره می‌فرمایند:

«مسلمانان، از جهات اجتماعی- سیاسی این عبادات، غافل شده‌اند و بخصوص در اجتماع حج، که مهبط وحی و خاستگاه اسلام است، از برکات این تجمع، متاسفانه غافلند ... اگر مسلمین رشد سیاسی و اجتماعی داشتند، از راه تبادل افکار و تفاهم و اندیشیدن در نیازهای سیاسی- اجتماعی و قوانین اقتصادی و حقوقی و اجتماعی و سیاسی به حلّ بسیاری از مشکلات و مسائل مورد ابتلای خود موفق می‌شدند ...» (۱)

حج، تنها یک عبادت نیست که به هر صورت، انجام گیرد. فلسفه و اهداف این مناسک مهم، اگر درست شناخته و پیگیری و پیاده شود، آنگاه «ادا» شده است. در حج، مهمّ «اقامه» آن است، یعنی بر پاداشتن. ولی برپایی حج، به چیست؟ آیا تنها انجام مراسم- به آنگونه که در عموم حجاج کشورها انجام می‌شود- اقامه است؟

امیرالمؤمنین علیه السلام به قُثَم بن عباس که از طرف آن حضرت، حکمفرمای مکّه بود، در نامه‌ای چنین نوشت:

«فَاقِمْ لِلّناسِ الحَجَّ و ذَکِّرْهُم بِایّام اللّه». (۲)

حج را برای مردم بپادار و «ایام الله» را به آنان یادآوری کن.

۱- کتاب البیع، ج ۲ ص ۶۰.

۲- نهج البلاغه، فیض‌الأسلام، نامه ۶۷.

ص: ۱۰۵

یـاد آوری و احیای ایام اللّه، در کنار اقامه حـج و برپایی این مراسم بیان شـده است و نقش سازنـده این دو برنامه، بسـیار است. پس امامت است. این عبادت، تنها در پیوند با رهبری است که سیاست صحیح قرآن را پیاده خواهد کرد و کعبه، «قیاماً للناس» خواهد شد و منافع و سودهای عظیم این فریضه الهی، عاید مسلمانان خواهد گشت.

هدف، تنها برداشت سیاسی از حج نیست. به حج نیز، نباید تنها از «زاویه سیاست» نگاه کرد و شناخت.

حج، بیش از هرچیز، درونْمایه توحیدی و تأثیر تربیتی و عرفانی و آموزشـی اطاعت و تعبّد دارد و باز آفرینی خاطره ابراهیم بت‌شکن و عشق و اخلاص و ایثار او در راه خداست و حضور در کلاسی است که انبیای بزرگ الهی و اولیاء اللّه، آموزگاران آنند.

اینها همه درست، لیکن بعد سیاسی این اجتماع عظیم، بخصوص در رابطه با رهبری، نباید مورد غفلت قرار گیرد.

باز در همین زمینه، کلام حضرت امام، بر ایمان حجّت است که فرمود:

«این مکه، این مشـعر، این منـا، این عرفـات، همه‌اش یـک مسأله سیاسـی است، ممکن است عبادت باشـد، در عباداتش هم سیاسـت است. سیاست هم عبادت است.» امام امّت در جای دیگر، ضمن رهنمود نسبت به محتوا

ص: ۱۰۶

بخشیدن به بعد سیاسی حج و استفاده‌های تبلیغی و سیاسی- اجتماعی، می‌فرماید:

«باید در این اجتماع عظیم الهی که هیچ قدرتی جز قدرت لایزال خداوند، نمی‌تواند آن را فراهم کند، مسلمانان به بررسی مشکلات عمومی مسلمین پرداخته و در راه رفع آنها با مشورت همگان، کوشش کنند.» (۱)

و در کلام بلند دیگری، خطاب به حاضران در این میقاتها می‌فرماید:

«... ای زائران بزرگوار بیت الله الحرام، که از چهار سوی عالم به طواف خانه خدا، مرکز توحید و محلّ وحی و مقام ابراهیم و محمد، این دو ابر مرد بت شکن و پرخاشگر بر مستکبرین شتافتید، ... حال، بشناسید این مشاعر بزرگ را، و مجهّز شوید از مرکز بت شکنی، برای شکستن بتهای بزرگ که به صورت قدرتهای شیطانی و چپاولگران آدمخوار در آمده‌اند و از این قدرتهای تهی از ایمان نهراسید و با اتّکال به خدای بزرگ، در این مواقف عظیمه، پیمان اتّحاد و اتّفاق در مقابل جنود شرک و شیطنت ببندید ...» (۲)

چه پیام بزرگ و سخن شگفتی! اللّه اکبر! آنچه سبب عدم استفاده از حج شده، نشناختن فلسفه سیاسی- اجتماعی این اجتماع بی‌نظیر امّت اسلامی است،

۱- پیام حج سال ۶۰.

۲- صحیفه نور، ج ۱۰ ص ۲۲۱.

ص: ۱۰۷

چیزی که حضرت امام، در پیام دیگری از آن بعنوان «گم کردن حج» یاد می کند. برای همبستگی با مسلمانان جهان و تشکیل قدرت واحد جهانی اسلام و مبارزه با استکبار و کفر، چه سکویی رفیعتر از مواقف حج؟! و چه بلندگویی رساتر از مسجد الحرام و منا و عرفات؟

حج، برای احیای «امرائمّه» و نشر حق و دفاع از فضیلتها و مبارزه با طاغوتهاست. سنگر این مبارزه، «رهبری و ولایت» است. ولایت نیز، تنها در محدوده محبت قلبی و اعتقاد درونی نیست.

اگر به حج آمدن و تنها طواف و سعی و وقوف، بدون هدایت ولیّ امر و بی رابطه با رهبر و ولایت باشد، به طواف و حج جاهلیّت، شبیه‌تر است تا حج ابراهیمی.

در حدیثی، امام باقر علیه السلام فرموده است:

مردم مأمورند که به زیارت و طواف این سنگها بیایند، سپس پیش ما آمده و ولایت و همبستگی خود را با ما در میان بگذارند و به ما خبر دهند و «نصر» و یاری خویش را به ما عرضه کنند. (۱)

این عرضه نصر و اعلام ولایت نسبت به ائمّه، آیا چیزی جز قرار گرفتن مناسک عظیم حج، در خطّ امامت و رهبری و به نفع جهان اسلام است؟ این است که «پیوند حج و

۱- محجهٔ البیضاء، ج ۲ ص ۱۸۳.

ص: ۱۰۸

رهبری» به عنوان درسی مهم در بعد سیاسی این فریضه، قابل تأمّل است و آنانکه به این نکته بی‌توجّهند، از منافع اجتماعی حج نیز محرومند.

ص: ۱۰۹

بُعد درونی مناسک

در بررسی اسرار نهفته در مناسک حج، توجه به محتوای درونی حج، ضروری است.

اعمال حج، از لحظه آغاز تا پایان، هر یک مفاهیم بلند عرفانی دارند که هم در روایات اسلامی به آنها اشاره شده، هم با بیان عالمان بزرگ و عارفان خبیر، ترسیم شده است.

ترسیمی که از این بعد، در کلام امام صادق علیه السلام آمده، خواندنی است.

در کتاب «مصباح الشریعه» آمده است که حضرت صادق فرمود:

«هرگاه اراده حج کردی، پیش از هر کاری، دلت را از هر مانع و شاغل، پیراسته کن، همه کارهایت را به خدایت واگذار، در همه حرکات و سکنات، به او توکل داشته باش، خویشتن را تسلیم فرمان و تقدیر الهی ساز، دنیا و راحتی آن

ص: ۱۱۰

را فرو بگذار، حقوقی که از مردم بر عهده داری بپرداز.

در سفر حج، هرگز به رهتوشه و مرکب و همراهان و به قدرت و جوانی و پول خویش، تکیه مکن ... با دیگران، رفاقت و معاشرت نیکو داشته باش، مواظب اوقات نمازهای واجب و مستحب باش و در این سفر، ادب، سپاس، تحمل، مهربانی، سخاوت و ایثار رهتوشه را مراعات کن، با آب خالص توبه، گناهانت را بشوی. پوشش صدق و صفا و خضوع و خشوع، برتن کن.

با «احرام»، آنچه از یاد خدا غافلت کند و از طاعت، بازت دارد، بر خویش حرام کن.

با «تلبیه»، دعوت خداوند را، خالصانه اجابت کن.

با «طواف»، همراه فرشتگان، بر گرد عرش خدا طواف کن، آنگونه که با جسم خویش همراه زائران، خانه خدا را طواف می‌کنی.

با «هروله»، از خطاها و هوای نفس، بگریز و تبرّی بجوی.

با کوچ به «منا»، از غفلت و لغزش به در آی و آنچه را بر تو نارواست، تمنّا مکن.

در «عرفات»، اعتراف به خطاهای خویش کن.

در «مُزدلفه»، به خداوند تقرب بجوی و با توحید الهی تجدید عهد کن.

در بالا رفتن از کوه برای سنگ جمع کردن، روح خویش

ص: ۱۱۱

را به ملکوت الهی صاعد کن.

هنگام «قربانی» و ذبح، حنجره هوای نفس و حلقوم طمع را ذبح کن.

در «رمی جمرات»، شهوتها و پستی‌ها و زشتی‌ها را از خویش بران.

در هنگام «حلق» و تراشیدن موی سر، عیب‌های نهان و آشکار خویش را بزدای.

هنگام ورود به «حرم»، در امان و حمایت و پوشش الهی داخل شو و از روی معرفت و تکریم صاحب خانه، «بیت» را زیارت کن.

وقت «استلام حَجَر»، راضی به قضای الهی باش و در پیشگاه عزّتش خاضع شو.

با «طواف وداع»، جز خداوند، با همه چیز وداع کن.

با ایستادن بر فراز «صفا»، روح و جان و ضمیر و درونت را برای دیدار با خداوند، تصفیه کن.

در «مروه»، با «مروّت» باش و اوصاف خود را از بدی بپالای.

در عهد و پیمانی که با خدای خویش بستی، ثابت و استوار بمان. و بدان که خدای متعال، اعمال حج را برای آمادگی و برای اشاره به «مرگ» و «قبر» و «رستاخیز» و «قیامت»، واجب کرده است ...» (۱)

۱- مصباح الشریعه، ص ۱۶ و ۱۷ با تلخیص.

ص: ۱۱۲

این که از خانه و کاشانه، از شهر و وطن جدا می‌شوی و از «زندگی روز مرّه» دل می‌کنی و در پی هدفی متعالی، خود را به سختی سفر و رنج راه می‌سپاری، این که از همسر و فرزند و اقوام، جدا می‌شوی و دوری آنان را بر خویش هموار می‌سازی، این که «نقد دنیا» را می‌فروشی تا «اجرآخرت» را به دست آری، اینها همه، آموزش و تمرین رهایی از تعلّقات و وابستگیهاست.

تا به خدا نپیوندی، از غیر خدا نمی‌گُسلی! گسستن از غیر، مقدمه پیوستن به خداست. «قطع علایق»، هم با جبران و ادای «حق‌الناس» است، هم با دل کندن از آلودگیهای گناه.

اگر زائر کوی یاری، رنج غربت هم برایت راحت جلوه می‌کند.

اگر مشتاق حضور در میقاتی، دل کندن از زمین و وطن هم برایت آسان می‌شود.

اگر با پای اراده آمده باشی و سر سودا با خدا را داشته باشی، جاذبه‌های غیر او در نظرت کاسته می‌شود و راحت‌تر می‌توانی بار این «سفر معنوی» را ببندی.

هم جسم را با خویش بیاور، هم دل را. اگر جسمت «اینجا» باشد ولی جانت در وطن، هنوز نیامده‌ای. مگر رسیدن، تنها با جسم و بدن است؟ ای بسا آمدگان که

ص: ۱۱۳

نیامده‌اند! و ای بسا نیامدگان و در وطن ماندگان، که دل و جانشان اینجاست و پیش از تو در میقات و طواف و سعی و رمی حضور دارند.

اگر جاذبه‌های غیر الهی را از قلب خویش زدوده‌ای، به مفهوم حج نزدیک شده‌ای.

حج، تمرین این قطع علایق است. گسستن از وابستگی‌هاو پیوستن به وارستگی‌ها.

گره خوردن با معنویت، انس با دنیای روح، عرفان، محبت و زیارت.

ص: ۱۱۴

حج، شوق پیوستن

تبیین عارفانه و زیبای مرحوم «فیض کاشانی» از این مناسک خواندنی است. وی، در کتاب شریف «المحجهٔ البیضاء» می‌نویسد:

«بدان، که سرآغاز حج، «فهم» است، یعنی درک و شناخت جایگاه حج در آیین.

سپس «شوق» و عشق به حج است. سپس «عزم» و تصمیم برآن.

آنگاه، گسستن رشته‌های وابستگی، سپس، خریدن جامه احرام و تهیه رهتوشه، آنگاه، عزم سفر و پیمودن راه و احرام از «میقات» و «لبّیک» گفتن و ورود به مکّه و انجام مناسک.

در هر یک از اینها پندی و درسی و عبرتی است، برای آنانکه اراده‌ای صادق و بصیرتی عمیق و قلبی

ص: ۱۱۵

پندپـذیر داشـته باشـند، نیز رموز و اشاراتی که هوشـیاران به آن پی می‌برند. اینک، برای آنکه گوش دل باز شود و اسـرار حج برای حاجی روشن گردد و به اندازه صفای باطن و گستره علم و قدرت درک، آن‌ها را دریابد، به این رموز و اسرار می‌پردازیم:

فهم بدان که برای رسـیدن به خدا، راهی جز وارستگی از شهوات و ترک لذت‌ها (مگر در حدّ نیاز) و خدایی شدن در همه حرکات و سکنات، نیست.

راهبان و دیرنشـینان امّت‌های پیشـین نیز، به همین خاطر از مردم بریده، به قلّه کوهها و درون غارها و دیرها و صومعه‌ها پناه می‌بردند و برای «انس» با خدا، از غیر خدا جدا می‌شدند و به امید لذّت‌های اخروی، خواسته‌های دنیوی را کنار می‌گذاشتند. چون آن رسم و آیین خـداجویی سـست شـد و مردم دنیازده شدنـد، خـدای متعال، پیامبرش حضـرت محمـد صـلی الله علیه و آله را برانگیخت تا راه آخرت و روش پیامبران را زنده و احیا کند.

پیروان آیین‌ها از آن حضرت، رهبانیت را پرسیدند.

فرمود: در آیین من، به جای هر شرافت و کرامتی، «جهاد» و «تکبیر» جایگزین شده است، یعنی «حج». خدا بر این امّت، منت نهاد که حج را «رهبانیت» آن قرار داد و «بیت العتیق» را

ص: ۱۱۶

نیز شرافت داد و آن را خانه خود و مقصد عبادات قرار داد و پیرامون آن را «حرم» گردانید. «عرفات» را، همچون آستانه وسیعی برای خانه خویش قرار داد و این مکان و حریم را چنان محترم ساخت که صید کردن و گیاه چیدن در منطقه حرم را ممنوع کرد و از همه خواست تـا از هر راه دور و درازی و شـکاف و دره و دشت و بیابـانی، آهنـگ آن خـانه کننـد «مِنْ کُلِّ فَجٍّ عمیق»، با چهره‌ای غبار آلود، گرد سفر بر سر و روی و ذکر خدا بر لب و در دل، با خضوعی فراوان نسبت به پروردگار.

چنین خواست، تـا این حـالت، بنـدگی و تسـلیم آنـان را بهتر برسانـد. از این روی، حاجیـان را به تکالیفی موظّف نمود که نه با آنها مأنوس بودند و نه به معنای آن حرکات، آشنایی‌داشتند، همچون رمی جمرات وسعی صفا ومروه.

این اعمـال، بنـدگی و عبودیّت انسـان را نشان می‌دهـد، چرا که حکمت اینگونه کارها برای حاجی چنـدان روشن نیست، ولی مطیع فرمان است و در برابر تکلیف، متواضع! و انگیزه عمل، تنها اطاعت از امر است.

در این عملها، جای عقل و فلسفه بافی نیست، بلکه جای دل است و تبعیّت و انقیاد ... مقتضای بندگی، تعبد و تسلیم است.

حال که چنین است، می‌توان فلسفه اعمال حج را چنین «فهم» کرد که احیای روح تسلیم و بندگی است، لیکن از

ص: ۱۱۷

طریق اعمال و مناسکی که در حج، واجب است.

همین مقدار، در «فهم» جایگاه حج، کافی است.

شوق «شوق»، برخاسته از «فهم» است. آنکه دریابد که خانه، خانه خداست و آهنگ زیارت خانه خدا کند، خدا را قصد کرده است، می‌کوشد که این «دیدار»، تباه نشود و به هدف «زیارت» برسد. هدف، همان نظر به «وجه الله» است و توفیق زیارت یار.

شوق دیدار خدا، علاقه به اسباب این دیدار را پدید می‌آورد. بعلاوه، عشق، سبب می‌شود که عاشق، به هرچه که به محبوبش انتساب داشته باشد علاقه‌مند گردد. کعبه، خانه خداست. همین کافی است که انسان را مشتاق این زیارت کند، تا چه رسد که حج خانه خدا، آن همه پاداش و ثواب داشته باشد! مخفی مباد که: «نظر به وجه الله» نیز، نگاه با چشم سر نیست، بلکه معنای والایی دارد که تنها فرزانگان دانا آن را می‌شناسند.

عزم حاجی، با آهنگ حج، تصمیم بر دوری از خانه و خاندان می‌گیرد، از شهوات و لذّات، هجرت می‌کند و روی به

ص: ۱۱۸

سوی زیارت خانه خدا می‌آورد.

پس سزاست که در دل و جان خویش، ارزش «خانه» و «صاحب خانه» را بدانی و از کاری مهمّ که در پیش داری آگاه باشی و بدانی، آنکه هدف بزرگی را دنبال می‌کند، باید خویش را به خطرها بیفکند.

زائر، باید نیّت خود را، برای خدا خالص سازد، خویشتن را از شائبه‌های ریا و سُمعه دور دارد و بداند که تنها مقداری از عملش پذیرفته است که «خالص» باشد.

زشت‌ترین چیز آنست که کسی به حریم و دربار سلطان و حاکمی رود، ولی نیّتش، کس دیگر و چیز دیگر باشد. پس زائر، باید تصمیم و آهنگ خویش را با «اخلاص» تصحیح کند و پاداش معنوی را به «نقد دنیوی» نیالاید.

قطع وابستگی دل، باید وابستگی به غیر خدا نداشته باشد. معنای «قطع علایق»، توبه از گناه و جبران «حق الناس» است، چراکه این حقوق، همچون تار و پودی بر حاجی تنیده می‌شود و گویا به او می‌گوید: «کجا می‌روی»؟ آیا به سوی خانه خدایی می‌روی که نافرمانی‌اش کرده‌ای و دستور او را وانهاده‌ای؟

آیا شرم نمی‌کنی و بیم نداری که خطا کارانه به حضورش روی و او تو را نپذیرد؟ اگر دوست داری که پذیرایت باشد، تائبانه به درگاهش برو و دل از غیر خدا بگسل و آنگونه که

ص: ۱۱۹

رو به سوی او داری، دل هم به سوی خدا داشته باش. در غیر این صورت، رنج سفر برده‌ای و در نهایت، رانده درگاه می‌شوی.

وقتی آهنگ زیارت می‌کنی، چنان باش که به سفری بی‌برگشت می‌روی، وصیت به همسر و فرزندان کن، و با این گسستن رابطه از خانه و زندگی، قطع رابطه با دنیا و سفر به آخرت را به یاد آر. آنکه به سفر حج می‌رود، نباید از سفر آخرت غافل باشد.

رهتوشه زائر، بایـد زاد راه را از راه حلال به دست آورد و حرص بر مال انـدوزی و افزون‌تر کردن ثروت نداشته باشـد. راه آخرت، طولانی‌تر از راه حج است و رهتوشه آن «تقوا» است. جز تقوا، آنچه هست، گذاشتنی و رفتنی است.

برخی از خوراکیها، همان آغاز سـفر فاسـد می‌شود و هنگام نیاز، دست حاجی تهی است. حاجی بایـد بکوشـد اعمالش که رهتوشـه آخرت است، از قصور و ریا دور باشد، تا تباه نگردد و برای مقصد بعدی هم (آخرت) بماند.

مرکبی نیز برای سفر آخرت لازم است، مرکبی که پوینده را تا به مقصد برساند و در میان راه، وانگذارد.

ص: ۱۲۰

جامه احرام جامه احرام، «لباس آخرت» است. هنگام خریدن لباس احرام، به یاد کفن باید افتاد.

حاجی، در دو جامه، یکی بر کمر و یکی بر دوش، احرام می‌بندد. یاد آورِ دو قطعه پارچه کفن است که انسان در آنها پیچیده و دفن خواهد شد. اینجا حاجی، با لباس احرام به دیدار خانه خدا می‌رود، مرده هم با کفن، به دیدار خدا می‌رود.

پوشش احرام، خضوع آور است و هیأت و شکل لباس زندگان را ندارد. احرام هم همچون کفن، بی‌دوخت است و ساده! سفر به سوی خانه خدا هم، با مسافرتهای دیگر متفاوت است.

حاجی، در زمره لبیک گویانی است که دعوت حق را اجابت کرده‌اند.

با شوق، به پا خاسته، وابستگیها را بریده و از خانه خدا، راهی به سوی خدا می‌جوید.

حاجیان در کنار این شوق، خوف هم دارند و می‌پندارند: اگر پذیرفته نشویم، اگر نرسیم، اگر پیش از حج، مرگمان فرا رسد، اگر در راه بمیریم، چه کنیم؟

احرام که بستی، میقات «احرام» را پشت سر می‌گذاری.

در مسیر، راهها، گردنه‌ها، پیچ و خمها را می‌بینی. اینها

ص: ۱۲۱

یادآور عَقبه هایی است که در فاصله مرگ تا «میقات قیامت» وجود دارد. هول و هراسها و خوف و خطرهای طول راه نیز، تداعی کننده اهوال و مخاوف و محاسبات رستاخیز است.

«احرام»، پاسخگویی به ندای الهی و دعوت ربوبی است. وقتی به مکّه می‌رسی و نگاهت به کعبه می‌افتد، عظمتِ خانه، تو را به یاد عظمت حق بیندازد و شوق لقاءالله را در تو بیفزاید.

امّا «استلام حجر»، میثاق با خداست. وقتی به «حجر الأسود» در طواف، دست می‌کشی، آن را «بیعت» با خدا بدان و مصمّم باش که به این عهد، وفادار بمانی.

آنکه در بیعت نیرنگ بزند، منفور است.

در حدیثی از حضرت رسول، «حجرالاسود» به منزله دست خدا در روی زمین به حساب آمده است، آنگونه که افراد، با هم مصافحه می‌کنند، دست کشیدن به آن هم دست بیعت دادن به خداست.

وقتی از پرده کعبه می‌آویزی و خود را به دیوار کعبه می‌چسبانی، با این کار درپی شوقِ بیشتر به خانه و صاحبخانه باش. امیدوار باش که هر عضوی که با کعبه تماس می‌یابد، مصون از آتش دوزخ است. چنگ زدن به پرده کعبه، تمسک به دامن لطف و مغفرت الهی است.

رفت و آمد در فاصله «صفا» و «مروه»، امید مکرّر

ص: ۱۲۲

داشتن به رحمت خداست. هربار، نمی‌دانی تو را پذیرفته یا نه؟ گناهت را بخشوده یا نه؟ با رفت و آمد، میان صفا و مروه، نَوَسان دو کفه ترازو را در نظر آر، که باید بالا و پایین شوند تا برابر گردند.

«صفا» چون کفه «حسنات» است و «مروه» همچون کفه «سیّئات». و این هفت‌بار، رفت و برگشتی میان غفران و عذاب و نوسانی میان حسنات و سیّئات است. تا چگونه حساب، صاف شود و بیم و امید، یکسان گردد.

در وادی عرفان و شعور در «عرفات» گروههایی را می‌بینی، در هم فشرده و انبوه در رفت و آمدند.

صداها بلند است. لهجه‌ها و زبانها متفاوت است. هر گروهی، درپی راهنمای خویش، در رفت و آمد و انجام اعمالند. این صحنه، یادآور قیامت کبری است. در محشر نیز، امّتها، گروهها، دسته دسته برانگیخته می‌شوند. امّتها درپی پیامبران و رهبران خویش‌اند. هرگروهی با پیامبر خودشان می‌آیند و امید به شفاعتش دارند.

باز هم، صحنه حیرانی است، که قبول شده‌اند یا ردّ؟ با این وصف، با گریه و تضرّع، با ناله و نیاز، بکوش که خود را در جمع بخشوده شدگان وارد کنی. در این صحرا، انسانهایِ شریف، اولیاء الله، دلهای پاک، نیت‌های خالص، چشمهای

ص: ۱۲۳

اشکبار و اهل دل، بسیارند. به برکت آنها، رحمت الهی فرو می‌ریزد. بکوش که مشمول آن رحمت شوی.

وقتی همه دستها به سوی خدا دراز است، وقتی چشمها همه به درگاه رحمت حق است، وقتی دلها همه از خوف و خشیت، لبریز است. وقتی گردن‌ها در برابر عظمت الهی کج است و همه و همه، یک چیز از خدا می‌خواهند، آن هم «رحمت»، می‌پنداری که آفریدگار رحمان، مأیوسشان می‌کند؟ و غفران خویش را دریغ می‌دارد و آرزویشان را به سنگ می‌زند؟

به همین جهت گفته‌اند: بزرگترین گناه برای آنکه در عرفات حضور می‌یابد، آن است که خیال کند خداوند او را نیامرزیده است.

مگر راز حج، چیزی جز رسیدن به رحمت خداست؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «الحجُّ عَرفة». هیچ چیز، همچون گرد آمدن این همه دلهای خائف، دیده‌های گریان، همت‌های والا، همدلی حجاج، در یک زمان و یک مکان، رحمت الهی را نازل نمی‌کند.

عرفات، بی‌نظیر است. اما وقوف در «مشعر»، شگفت‌تر است.

مشعر نیز جزئی از حرم الهی است. وقتی به آنجا می‌رسی، چنین تصوّر کن: پس از آنکه رانده درگاه خدا بوده‌ای، اینک تو را پذیرفته و اذن ورود به حریم حرم داده

ص: ۱۲۴

است. اینک در آستانه رحمت خدایی.

نسیم رأفت خدا می‌وزد. از مشعر می گذری، با شعوری که نسبت به «خدا» و «خود» پیدا می کنی. به «منا» می‌رسی، سرزمین قربانی و فدا. سرزمین رمی جمرات و طرد شیطان.

به یاد ابراهیم می‌افتی و شبیه او می‌شوی. در منا، شیطان سراغ ابراهیم آمده، وسوسه می کرد تا او را از انجام فرمان الهی باز دارد و حج او را شبهه ناک کند. خداوند فرمان داد تا برای راندن شیطان و ریشه کن ساختن وسوسه‌هایش، با سنگ او را براند و از خویش، طرد کند.

اگر خیال کنی که ابلیس، سراغ ابراهیم و وسوسه کردن او می‌رود ولی تو را رها می کند و از وسوسه کردن تو دست بر می‌دارد، بدان که همین توهّم، تلبیس ابلیس لعین است. او در دل تو این شبهه را می‌افکند تا در «رمی»، تو را سست کند و بپنداری که این سنگ زدن به جمره، بیهوده است و بازیچه. به این وسوسه مینديش، با جدیّت او را از خود برآن، آستین بالا ـ بزن تا رمی شیطان کنی، تا دماغش را به خاک بمالی.

گرچه در ظاهر، سنگریزه به جمره می‌زنی، اما در باطن و حقیقت، به چهره شیطان سنگ می‌زنی و کمرش را می‌شکنی. شکستن کمر «شیطان»، به اطاعت امر «رحمان» است.

پس از رمی، «قربانی» می کنی. این وسیله تقرّب به خداست.

ص: ۱۲۵

امیدوارباش که با هر عضوی از اعضای قربانی، عضوی از بدن تو بر آتش دوزخ حرام شود. این وعده الهی است.

هرچه قربانی بیشتر و کاملتر باشد، رها سازی‌اش از آتش جهنّم، فراگیرتر و شامل‌تر خواهد بود. این است راز مناسک حج در روز قربان.» (۱)

۱- محجة البیضاء، ج ۲ ص ۱۹۶ تا ۲۰۵ با تلخیص.

ص: ۱۲۶

درمان تکبّر

آموزش دیگر «حج»، فروتنی و خاکساری و «کبرزدایی» است.

این درس، از همـان آغـاز پوشـیدن لبـاس احرام و تلبیه آغـاز می‌شود، در طواف و سـعی و هروله ادامه می‌یابـد و پا به پای همه، در عرفات حضور یافتن و در مشعر خفتن و در «منا» رمی جمرات کردن و حلق و وقوف و ... خود را بهتر و بیشتر آشکار می‌سازد.

اگر لباسهای عادی، نشان تشخّص است، اینجا دو جامه احرام، آن را از تو می گیرد.

اگر «خود محوری»، نشـانه تکبّر و خود بزرگ‌بینی است، اینجـا خود را در «جمع» فانی ساختن و قطره‌وار به دریا پیوسـتن و «خود» را ندیدن و مطرح نکردن در کار است، و گوش به فرمان خدا و مطیع امر و برنامه بودن و خاکی زیستن

ص: ۱۲۷

و بر خـاک خفتن! اگر همیشه، خود را می‌دیـده‌ای، بـا همه منصب‌هـا و عنوانهـا و اعتبارهـا، اینـک زنی چون «هـاجر» و جوانی چون «اسماعیل» را می‌بینی و بر گِرد خانه‌ای از سنگ می‌چرخی و «بیت خدا» را محور حرکت خویش می‌سازی.

سعی در صفا و مروه، گامی دیگر در این راه است، و ...

«هروله»، تکاندن خود از غرورها و کبرهاست.

وقتی به فرمـان حق، از خـانه و هتـل و استراحتگاه دست می‌کشـی و آواره و مقیم کوه و دشت و بیابان می‌شوی و در دریای خلایق، «گم» می‌شوی، آنگاه است که خود را پیدا می‌کنی و هویّت بندگی خویش را در «خود فراموشی» و «خداجویی» می‌یابی.

اصلًا تو کیستی که به حسـاب آیی؟! تو چه داشـته و داری، که سـبب غرورت شود؟ چه امتیـاز پایـدار و مانـدگاری داری که عـامل تکبّرت گردد؟

در این وقوفها، حالتی اضطراری و موقعیّتی موقتی و شرایطی کم امکانات برای تو پیش می‌آید.

اینجاست که از «روز مرّگی» به در می‌آیی و از پوسته و قشر زندگی، به عمق مفهوم حیات پی‌می‌بری.

اینجا هم کبر و خود بزرگ‌بینی؟ باز هم خود را برتر دیدن و انتظار سلام و احترام داشتن؟ باز هم «خود» را دیدن؟

ص: ۱۲۸

مگر بنا نبود آیین بت شکنی از ابراهیم بیاموزی و همچون او، شیطان وسوسه گر را «رمی» و طرد کنی؟ شیطانِ تو همان «نفس» است. بتِ تو، همان «خود» است.

آیا توانسته‌ای نفسانیّات را در «مذبح ایمان» ذبح کنی و «خود» را در قربانگاه منا، زیر پا بنهی و تیغ بر حلقِ «نفس امّاره» بگذاری؟ اگر نه، پس چه عیدی و چه وقوفی؟! درس حج، خاکساری و «کبرزدایی» است. شرکت در کلاس «حج»، حضور در یک برنامه «آموزش عملی» است.

محتوای این آموزشها، هرچه باشد، نه در حدّ و سطح «گفتار» و «نوشتار»، بلکه در متن «عمل» است. «کبر زدایی» یکی از این تعالیم است.

انسان، چه به خاطر ثروت و دارایی، یا به لحاظ علم و تخصّص، یا به جهت جمال و زیبایی و یا به دلیل موقعیت شغلی و اجتماعی، گرفتار «خود بزرگ‌بینی» و «غرور» می‌شود. کبر درونی، به استکبار بیرونی منتهی می گردد.

انسان وقتی در درون، خود را برتر دید، در معاشرت و رفتار هم، حالتی مغرورانه و متکبرانه پیدا می کند.

حج، یک برنامه عملی برای «کبرزدایی» است. لباسهای عادی، گاهی نشان تشخّص افراد است. در «احرام»، این تشخص ظاهری تبدیل به دوجامه ساده سفید و ندوخته می‌شود که همه در این پوشش ساده شریکند.

«خود محوری»، نشان دیگری از حبّ نفس و غرور

ص: ۱۲۹

است. وقتی حاجی، به گرد کعبه می‌چرخد، خویش را حول محور دیگری که مقدس و محترم است، می‌بیند. آن هم نه بنایی که از یاقوت و زبرجد و سنگهای مرمر و کریستال ساخته شده باشد، بلکه بنایی در نهایت سادگی، از سنگهایی عادی.

«طواف»، هضم کردن «خود» در دریای «مردم» است.

همچون نقطه‌ای کوچک در دایره‌ای چرخان.

«سعی صفاو مروه» نیز همین گونه است. به پاس تکریم فداکاری یک مادر به نام «هاجر» و احیای خاطره کودکی به نام «اسماعیل» و تلاش آن مادر برای یافتن آب برای این فرزند، فاصله دو کوه را درنوردیدن، و در مقطعی از مسافت، «هروله» کنان و شتابان رفتن، بیش از پیش، خودخواهی و غرور را می‌ریزد و تواضع می‌آفریند.

همه اینها در ارتباط با «اجرای فرمان» و «اطاعت امر» است. مگر تبعیّت از دستور، چیزی جز نداشتن غرور و تکبر است؟ و مگر قانون شکنی و تخلف از فرمان، ریشه‌ای جز «خود برتربینی» دارد؟ حج، این آموزش را می‌دهد که تو «بنده» ای و بنده باید «مطیع» باشد، و گرنه حق بندگی را نسبت به «مولی» به جانیاورده است.

از اینها که بگذریم، در عرفات و مشعر و منا، با صحنه‌های شگفت‌تری مواجه می‌شویم. باز هم «احرام» است و «لبیک» و آهنگ عرفات و مزدلفه کردن. حتی باید از

ص: ۱۳۰

خانه و هتل و مسکن عالی و ظواهر فریبنده و پر زرق و برق هم- که گاهی کبرآور است- گذشت و نیمروزی در هوای گرم، عرق ریزان، زیر چادرها ماند و «وقوف» کرد و نماز و دعا خواند.

نه بیرون می‌توانی بروی، که آفتاب سوزان، مغز را می‌جوشاند. نه در خیمه، هوای خنک و باد کولر و پنکه است. این حالت، در تنگه مشعرالحرام و وادی «مزدلفه» نیز به اوج خود می‌رسد. همه، درهم و برهم، هر کس به فکر خود. همه پخش و پلا در این بیابان و همنشینی با خاک و سنگ، که بسترشان زمین و لحافشان آسمان و پوششان، دو جامه ساده احرام است.

باید شب را هم اینجا سپری کنی. وضع نامرتب آب و دستشویی و محل خوابیدن ... همه، روحهای کوچک را در فشار قرار می‌دهد، اما جانهای مستعد در این کوره‌ها، آبدیده‌تر و مصفاتر می‌شوند.

در قربانگاه، گوسفندی را فدای فرمان خدا کردن، در ازدحام جمعیت و فشار مردم و گرمای شدید، خود را به جمرات رساندن و بر شیطان سنگ زدن، موی سر تراشیدن و خود را حتی از این وسیله تزیین و غرور هم پیراستن، همه، درمان تکبری است که بذرش را ابلیس در دل می‌نشاند و با وسوسه‌ها آبیاری‌اش می‌کند.

پس از گذراندن این مراحل، برای حاجی چه می‌ماند؟

ص: ۱۳۱

جز دلی صاف و شناختی زلال که از خود و خدایش یافته است. و جز پیراستگی از هر وابستگی و جز شناختن عظمت خدا و اسلام و ضعف خویش؟

اگر «حج»، را شیوه آموختنِ «بندگی» بدانیم، گزاف نگفته‌ایم. بندگی و عبودیت هم، چیزی جز شکستن بتِ‌غرور و تکبر، با «اطاعت فرمان» نیست.

اوج بندگی، آنجاست که «تعبّد محض» و «تبعیت مطلق» باشد، حتی در مقابل فرمان نباید چون و چرایی داشت و نباید گفت: برای چه؟ در مقابلِ آنچه که «او» خواسته و آنچه که «او» پسندیده، «عبد مطیع» باید خواسته و پسندی نداشته باشد. که گفته‌اند:

یکی درد و یکی درمان پسندد یکی وصل و یکی هجران پسندد

من از درمان و درد و وصل و هجران پسندم آنچه را جانان پسندد

و حج، یعنی برنامه‌ای در راستای اطاعت محض از فرمان جانان و «لبیک» گویی به دعوت خدایی که «مولا» ی ما بندگان است. پس ... چه جایی برای تکبر می‌ماند؟

ص: ۱۳۲

خاطره‌های شکوهمند

پیوند ما، با سلسه‌های انبیا و اوصیاست.

شجره‌نامه توحید، به پیامبران بزرگ می‌رسد که در راه «امرخدا» اهل فداکاری و جهاد بودند و حتی به شهادت رسیدند، امّا نهال «یکتا پرستی» را در دنیای کفر و شرک، کاشتند و با اخلاص و عشق، آبیاری کردند.

کعبه و مقام ابراهیم و زمزم و حجرالاسود، یادگار ارزنده «عصر توحید» در جهان پیشین شرک است.

فریضه حج، ما را متوجّه این شجره نامه نورانی می‌کند.

ما، غیر از ربطی که به آب و خاک و نژاد و زبان خاص کشورمان داریم، ارتباطی عمیقتر نیز با عقیده و ایمان توحیدی داریم که فراتر از همه مرزها و عمیق‌تر از همه دلبستگی‌ها و علقه‌هاست. ما، در مراسم حج، با آن روی شناسنامه حقیقی مان، تجدید دیدار و میثاق می‌کنیم و به

ص: ۱۳۳

مطالعه کتاب توحید و دفتر و دیوان یکتاپرستی و خداباوری می‌پردازیم.

کعبه، با زندگی حضرت ابراهیم علیه السلام پیوند دارد. یادآور بنای این مسجد مقدس و کعبه عزیز، به دست ابراهیم و اسماعیل است.

یاد آور تلاش هاجر و سعی خالصانه او در فاصله دو کوه صفا و مروه، و جوشیدن چشمه زمزم از زیر پای اسماعیل است. کعبه، بنای یادبود توحید است.

در حج، حاجی به صورت و نقش ابراهیم عمل می‌کند.

گاهی چاقو در دست، قربانی می‌کند، ابراهیم‌وار در ذبح اسماعیلش.

گاهی در طرد شیطان، رمی جمرات می‌کند و به آن سمبلهای تجسّم ابلیس، سنگریزه پرتاب می‌کند، گاهی با پوشیدن لباس احرام، کفن پوش می‌شود، و قیامت را به یاد می‌آورد.

گاهی در نقش هاجر و به یاد او، هفت بار بین صفا و مروه «سعی» می‌کند.

کعبه، یادآور دو بت شکن بزرگ تاریخ است: یکی ابراهیم قهرمان، که سازنده این بنای کهن توحیدی است و دیگری امام علی علیه السلام که در فتح مکّه، پای بردوش پیامبر نهاد و برفراز کعبه رفت و بت بزرگ و فلزی قریش را سرنگون ساخت و کعبه را از بتهای متعدد پاک کرد.

ص: ۱۳۴

کعبه، هم مبدأ امامت اسلام است (تولّد امام علی علیه السلام در درون آن) و هم منتهی و فرجام امامت است (تکیه گاه آخرین وصیّ، حضرت مهدی علیه السلام به کعبه، هنگام ظهور).

جای پای حضرت ابراهیم علیه السلام در مسجدالحرام است (مقام ابراهیم).

جای قدمهای پیامبر و ائمه و امام زمان علیه السلام در این مسجد است.

«حجرالاسود» را، پیامبر اسلام و اولیای خدا بوسیده و برآن دست کشیده‌اند.

حج، یادآور حج نیمه تمام امام حسین علیه السلام و عزیمت او از مکه به سوی شهادتگاه کربلاست، تا روح حج را زنده نگه‌دارد.

کعبه، یادآور نزول سوره «فیل» و نابودی قوم «ابرهه» با طیر ابابیل در سوء قصد به این خانه است.

مسجدالحرام، ناله‌های جانسوز زین العابدین علیه السلام را همراه دارد. جایی است که پیامبر در آن نماز خوانده و امامان معصوم، در آن‌جا عبادت خدا کرده و شبها به نیایش و تهجّد پرداخته‌اند.

«حجرالاسود»، تبرک یافته لمس و مسح و بوسه طیّبین و طاهرین و معصومین است.

مکه، همه ساله شاهد حضور امام عصر علیه السلام در منا و عرفات است و مشام جان، اگر آشنا به عطر حضور باشد،

ص: ۱۳۵

می‌تواند به استشمام آن حضور نورانی نایل آید و در هر جا، ردپای مهدی علیه السلام را بیابد.

«عرفات»، آن عشق و شور و عرفان حسین بن علی علیه السلام را در دامنه «جبل الرحمه» تداعی می کند. حاجی عارف، در تب و تاب عرفات، عرفان حسینی را لمس می کند و در دعا، با او همنوا می‌شود.

شناخت این جایگاه، بسی خاطره‌انگیز است. حضرت علی علیه السلام در تبیین آن می‌فرماید: «... وَوَقَفوا مواقِفَ انبیائه». زائران، در جایی ایستاده و وقوف کرده‌اند، که ایستگاه پیامبران الهی است.

اینهاست خاطره‌های شکوهمند این دیار مقدس، که جان را از «عطریاد» معطّر می کند.

ص: ۱۳۶

حکایتی زیبا

یکی از اکابر گوید:

به نیّت حج به بازار بغداد شدم، جوانی زیبا صورت را دیدم قَصَبِ مُعلَم (۱)

بر سر و حلّه کتان در بر و کفشی زرنشان در پا، به رسم نازکان هر چه تمامتر می‌خرامید و سیبی در دست داشت و می‌بویید.

گویی که می‌چکید زگلبرگ عارضش برخاک، قطره‌های گلاب عقیق فام

روزی که قافله روان شد من نیز رفتم. در منزل دیگر جوان را دیدم نعلینی در پا کرده و دستار مصری در سر، گلاب بر خود می‌فشاند، بر مثال کسی که به گلزار رود و می‌خرامید.

۱- پارچه‌ای ابریشمین و نشان‌دار.

ص: ۱۳۷

اندیشه کردم که در طور این جوان سرّی است، یا معشوقی است که به راه عشقش می‌برند، یا عاشقی است که از منزلگاه نیاز به خلوت نازش می‌رسانند. از وی سؤال کردم: ای جوان کجا می‌روی؟ گفت: به خانه.

گفتم: کدام خانه؟ گفت: خانه پربهانه، که خلقی را آواره کرده است. من نیز می‌روم که ببینم سرگشتگان به کجا می‌روند و که را خواهند دید و از این خرمن چه خوشه خواهند چید؟

گفتم: این چه استعداد را ۰ است که تو داری؟ مگر از صعوبت بادیه خبرنداری؟

گفت: دوست، آوارگی ما خواهد، رفتن حج بهانه افتاده است.

گفتم: ای جوان برگرد!

گفت نه من به اختیار می‌روم از قفای او آن دو کمند عنبرین می‌بردم کشان کشان

که‌ای فلان! معذور دار که چنین آورده‌اند.

گفتم: این سیب را چرا می‌بویی؟

گفت: تا مرا از حَرّ سموم این بادیه بلاانگیز نگاه دارد، که با شمیم برگ گل خو کرده‌ام و در حریم آغوش دلبران خفته‌ام و از نسیم اقبال محبوبان شکفته‌ام.

گفتم: بیا تا با هم مرافقت نماییم.

ص: ۱۳۸

گفت: لا-واللّه! تو بُرقع پوشی و من جرعه‌نوش، تو پیر مناجاتی و من پیر رند خرابات. دوش در خمّار بودم و اکنون در خمار دوشینم.

آن جوان را همانجا گذاشته گذشتم، دیگر او را ندیدم تا آنکه روزی به وقت افراط گرما، جوان را دیدم در تحت میزاب خفته و زار و نزار و رنجور و ضعیف، نه در سر قصب معلّم و نه در پا کفش زر نشان، همان سیب داشت و می‌بویید.

خواستم از او بگذرم. گفت: ای فلان مرا می‌شناسی؟

گفتم: آری، از تبدیل حالت بگوی.

گفت: داد و فریاد! در این راه به معشوقی می‌آورند و به عاشقی مبتلا می‌سازند.

گفتم: این همان سیب است؟

گفت: آه، آه، از این سیب پرآسیب، ای فلان! دیدی که با ما چه کردند و چون ما را لگدکوب قهر انداختند؟

اوّل گفت معشوقی غم مخور، چون به بادیه امتحان در آوردند، گفتند تو عاشقی.

و چون به عرفات رسیدم گفتند تو طفلی، چون به خانه رسیدم گفتند تو در این حرم مَحرَم نئی، هرچند در زدم و فریاد برآوردم که ایّها المطلوب! جواب شنیدم که: ارجع یا خائب، سوختم، سوختم و شناختم که در این ترانه غیر او نه.

ای فلان! امروز زار و نزارم و از نازکی بیزارم، نمی‌دانم

ص: ۱۳۹

طالبم یا مطلوب؟ محبّم یا محبوب؟ محتاجم یا غیر محتاج؟

و از این تفکر و اندوه سوختم نه بیمارم، امّا بیمار این تفکر دارم.

آن شخص گفت دلم به زاری آن جوان سوخت.

گفتم: بیا تا تو را پیش اصحاب برم و از این حیرت برهانم.

گفت: مرا رها کن که در این حیرت سرّی دارم و در این تفکر ذوقی.

و از او در گذشتم ... شب در حوالی مسجدالحرام به وظایف عبادت مشغول شدم. صباح که نیت وداع خانه کردم دیدم از کنار حطیم، آن جوان سقیم را مرده بر دوش می‌برند.

از آن حالت از یکی از محرمان سؤال کردم، گفت:

عاشقان کشتگان معشوقند برنیاید ز کشتگان آواز

ص: ۱۴۰

از «حرا» تا «ثور»

کم کم فرصتِ ۲۵ روزه این سفر رو به پایان می‌رود. از همان روزهای نخست ورود به مکّه، شوق رفتن به «غار حرا» انسان را وسوسه می‌کند. نمی‌دانم چه رمزی در آن نهفته که حاجی را بی‌تاب می‌کند. ولی برخی پیش از پایان یافتن اعمال حج از مکّه خارج نمی‌شوند و رفتن به غار حرا و ثور را می‌گذارند برای پس از بازگشت از منا و فراغت از اعمال.

هرچند امروز به علّت توسعه شهر، «جبل النور» که غار حرا بر فراز آن است جزو شهر محسوب می‌شود، نه خارج از مکّه. ساختمانهای مسکونی اطراف آن را فرا گرفته است.

حرا در ۱۰ کیلومتری شمال مسجدالحرام است. گفتیم که الان وصل به مکّه است. جایی که نخستین آیات قرآن در آغاز بعثت بر پیامبر در همانجا نازل شد. عبادتگاه پیامبر بود

ص: ۱۴۱

که گاهی ایامی از سال را دور از غوغای مادّیتِ مشرکان به آن خلوت انس پناه می‌برد و با خدا راز می گفت. یکی از معدود جاهای دست نخورده و بکری که شاهد حضور رسول خدا و قدمگاه آن پیامبر خاتم است. هرچند اینجا هم می‌بینی و می‌شنوی چه شفاهی و چه با تابلوهایی که نصب شده است، حجاج را از صعود به کوه نهی می کنند و می گویند:

«خود را به زحمت نیفکنید، بالای کوه رفتن ثوابی ندارد و سنّت نیست، بروید در مسجدالحرام نماز بخوانید»؛ ولی زائران عاشق، به فتوای عشق، قلّه‌پیمایی می کنند، نه طبق دستورالعملهای رسمی و بخشنامه‌های دولتی! زن و مرد، پیر و جوان سینه کش کوه را گرفته بالا می‌روند. خیلی‌ها در سپیده دم، حتی پیش از اذان صبح به راه می‌افتند تا از نور ماه و خنکی هوا استفاده کنند و به گرما نخورند. رسیدن به قلّه کوه، بطور معمول حدود نیم ساعت تا سه ربع طول می کشد و از قلّه کمی پایین‌تر که چند گذرگاه صعب‌العبور در پیش است، محلّ غار قرار دارد. البته نه غار، بلکه سرپناهی که از چندین صخره عظیم به وجود آمده که سر بر دوش هم نهاده‌اند و محلّی بصورت غار کوچکی پدید آمده، رو به کعبه، که یکی دو نفر می‌توانند در آن به عبادت و نماز بایستند. از بالای غار، بخصوص در شب، روشنایی مسجدالحرام و گلدسته‌ها دیده می‌شود. محیطی بوده است دور از دسترس مردم، با راهی دور و دشوار، با خلوتی

ص: ۱۴۲

الهام‌بخش و ملکوتی و ارتفاعی بسیار، که رسول خدا را هنگام مناجات و عبادت در خود جای می‌داده است و خدیجه و علی علیهما السلام، گاهی غذا و آب به او می‌رساندند.

جبرئیل، سوره «اقرأ باسم ربک ...» را همین‌جا از سوی خدا آورد.

حاجی علاقه‌مند است که در این معبد نورانی رسول، نماز بخواند و گاهی صفی ممتد و ازدحامی عجیب برای ورود به این «خلوتسرای دوست» تشکیل می‌شود. برخی هم به فکر گرفتن عکس یادگاری در کنار غار می‌افتند.

وقتی انسان به یاد رنجهای پیامبر می‌افتد، خستگی راه از تنش بیرون می‌رود. سلام و صلوات بر تو، ای رسول رحمت.

و امّا «غار ثور» که در منطقه جنوب مکّه است و راه آن از خیابانی به کوهستان آغاز می‌شود، پناهگاه حضرت رسول در هنگام هجرت به مدینه بوده است. همانجا که خداوند با تار عنکبوت، بنده‌اش محمد صلی الله علیه و آله را از تعقیب و گزند مشرکان حراست کرد. راه هجرت به مدینه از شمال مکّه است و این غار در جنوب، و این خود شیوه‌ای برای ردّ گم کردن بوده تا پیروان ابوسفیان کمتر برای دستیابی به رسول خدا توفیق یابند.

غار ثور نیز بالای کوهی قرار دارد، با چند صخره روی هم قرار گرفته، که آن سویش درّه‌ای عمیق است و این

ص: ۱۴۳

سویش کوه. داخل این غار، چند نفر می‌توانند پنهان شوند، البته به صورت نشسته. چون سقفش کوتاه است و نمی‌توان ایستاد. حتی برای ورود به آنجا هم باید خم شد. آنجا هم عکّاسان آماده با دوربینهایشان هر لحظه منتظرند که از حجاج، عکس یادگاری بگیرند. ولی گران است و عکسهای بی‌رنگ و رو به آن قیمت نمی‌ارزد.

راه غار ثور، هم طولانی‌تر است، هم سخت‌تر و نفس گیرتر. شاید بیش از دو برابر مسیری که برای فتح قلّه «جبل‌النور» طی می‌شد، برای رسیدن به این غار باید راه پیمود. کوهها و ارتفاعات را آنقدر باید یکی پس از دیگری پشت سر گذاشت و به عشقِ آن «منزل نهایی» به زانوها و نفسها التماس کرد که همراهی کنند که چندین نوبت، نشستن و استراحت و تازه کردن نفس وتر کردن لب لازم است. البته در پیچ و خم کوه و کمر، نشانه‌ها و رنگهایی دیده می‌شود که فِلشی به سوی مقصود است، امّا چه بسا انسان به تنهایی راه را گم کند. برخی مسلمانان کشمیری، این راه طولانی را به حالت پله پله درآورده‌اند، تا صعود به قله آسان‌تر شود.

در این مسیر، حجّاج مختلفی را از زن و مرد می‌بینی که نفس زنان بالا می‌روند و همان محبّت است که آنان را توان می‌بخشد. و چون افراد در رفت و برگشت به هم می‌رسند، «خدا قوّت» و «قبول باشد» ردّ و بدل می‌شود و همین روحیّه می‌بخشد برای پیمودن بقیّه راه.

ص: ۱۴۴

آیا رسول خدا برای گریز از چنگ مشرکان کینه‌توز و در ابتدای هجرت، این همه راه پیموده و تا اینجا خود را رسانده است؟ این پناهگاه را از کجا می‌شناخته؟ مگر نه اینکه بزرگ شده همین کوه و کمر بوده و روزگاری به شبانی می‌پرداخته است! آنکه برای بشریت، «راهنما» ست، باید خود به همه راهها آشنا باشد. دشمنان چه لجوج بودند که رسول خدا را تا کجاها تعقیب کردند. لعنت بر آنان. می‌ارزد که انسان رنج بادیه و کوه و غار حرا و ثور رفتن را به جان بخرد، تا یک لحظه در فضایی نفس بکشد که آن حبیب خدا، مصطفای پروردگار، آنجا گام نهاده، نفس کشیده و شب را به صبح آورده است. این فرمان عشق است؛ هرچند تبلیغاتچی‌های وهّابی همه اینها را شرک به حساب آورند! ...

ص: ۱۴۵

حفظ رهاوردهای معنوی حج

حالتهای معنوی خوب، «گوهر» است. هرچند اندک و کوتاه، امّا پربهاست.

آنچه در طول این سفر به دست می‌آید و آن زلالی روح و روحیه خشوع و خدا ترسی و لذّت از عبادت که فراهم می‌شود، باید «تکثیر» شود و «امتداد» یابد.

مراقبت از نورانیّت حج و شفافیّت جان، ضروری است.

ابلیس، همیشه در کمین است. او دشمن قسم خورده انسان است. یک لحظه از دام گستردن پیش پای انسان و تلاش برای اغوای او غافل نیست. کسی که گناه می‌کند، میدان را برای شیطان خالی گذاشته است و کسی که در میدان «جهاد با نفس» و مقابله با تمنّیات شیطانی مقاومت می‌کند،

ص: ۱۴۶

آن دشمن را به زمین زده است.

بهترین ارمغـان این سـفر، همراه بردن همین حالتهـای بـا صـفا و پر معنویّت ایّام حـج است. وقتی که در منـا و عرفات، اشک ریختی وتوبه کردی و با خـدا و رسول آشتی نمودی و به امام زمان «عج» قول دادی که پیرو شایسـته و شـیعه پای بند به دیانت باشـی، دیگر نبایـد زیر قولت بزنی و پیمـان بشـکنی و بـاز هم از در دوستی و رفـاقت بـا شـیطانی درآیی! در حـدیث است: حـاجی تا گناه نکنـد، نورانیّت حج در او باقی است.

و در حدیث دیگر است: حاجی وقتی «عرفه» را درک می‌کند، مشمول رحمت الهی می‌شود و آمرزیده می‌گردد، همچون روز تولّد از مادر.

حیف است که این پاکیزگی روح، از دست برود و دوباره غفلت بر دل و جان، سایه انـدازد. راست گفته‌اند که مهمتر و سـخت‌تر از پیروزی، نگهداری آن است.

تو که در این مشاعر مقدسه و مواقف کریمه، وقوف و بیتوته کردی، تو که دست و صورت بر کعبه مقدس مالیدی، تو که گرد خانه خدا طواف کردی، تو که به یاد هاجر و اسـماعیل، در «حجراسـماعیل» نماز خواندی، تو که پشت مقام ابراهیم عبادت کردی، تو که در حرم پروردگار، به

ص: ۱۴۷

تلاوت کلام اللّه پرداختی، حیف است که این پله‌ها را که تا اینجا بالا آمده‌ای، دوباره به پایین برگردی و این گامهای نورانی را که تاکنون برداشته‌ای، به عقب بروی.

مگر نه اینکه عبودیت، انسان را به قرب خدا می‌رساند؟

و مگر نه اینکه عبادت، معراج مؤمن است؟ و ... تو در اینجا هم بنده مطیع فرمان بوده‌ای و هم اهل نماز و ذکر و تلاوت و تهجّد! نکند که باز هم گرفتار دوری و فاصله از خدا شوی! حاجی شدن، در روز عید قربان و باذبح قربانی و تراشیدن سر تحقّق می‌یابد. ولی حاجی ماندن، جهاد و مراقبتی دائمی می‌طلبد! مثل نگهداری از یک قله فتح شده در عملیات نظامی! زبانی که در اینجا «لبیک» گفته است، دیگر نباید به خواسته‌های نفس، لبیک بگوید.

دستی که اینجا کعبه و حجرالاسود را لمس کرده است، نباید پس از بازگشت از حج، به گناه و خیانت آلوده شود.

چشمی که به کعبه نگریسته، نباید به «نگاه حرام» آلوده شود.

ص: ۱۴۸

دلی که به یاد خدا و قیامت در این دیار، لرزیده و خاشع گشته است، نباید بازهم گرفتار قساوت گردد.

پایی که در مسیر «رمی جمرات»، رفت و آمد داشته، نباید «راه حرام» را بپیماید.

وقتی که موهای سر تراشیده شد، افکار آلوده هم باید از سر برود.

وقتی که حاجی به قربانگاه رفت، باید همه زندگیش یک قربانگاه شود که هر چه جز خدا را در پیشگاه «رضای الهی» قربان کند.

حج، چراغ راه است.

این چراغ را در روزها و شبهای زندگیمان، روشن نگه‌داریم! ...

*** به پایان این سفر و سلوک می‌رسی، امّا این پایان، آغازی برای مرحله‌ای نو در زندگی و مسلمان زیستن و بنده بودن است.

«حج» یک سرمشق است.

زندگی پس از حج، تکرار آن درس‌ها و آموزه‌ها و تعمیق آن باورها و بینش‌هاست، تا «روح حج»، در کالبد حیات مسلمان جاری شود و راه توحیدی ابراهیم خلیل و

ص: ۱۴۹

صراطِ نورانی حضرت رسول صلی الله علیه و آله، همواره پیش‌پای «زائر» باشد.

نورانیّتِ فراهم آمده از حج و زیارت را در رواق جان خود، پاینده نگه‌دار، تا حج و عمره و مناسک این سفر عبادی و عبادت عرفانی سیاسی، «چراغ راه» باشد و «نیروی حرکت».

مبادا با داشتن سرمشق عبودیت و الگوی بندگی، بنده خوبی نباشیم!

«پایان»

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.
از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الأعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
اصفهان
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹